

تبیین تازه از اسباب و عوامل تأخیر مثنوی در دفتر دوم

رضا روحانی*

چکیده:

یکی از مسائل چالش برانگیز و حل نشده درباره مثنوی، علل پیدا و پنهان تعطیلی مجالس مثنوی در انتهای دفتر اول، و شروع با تأخیر آن در دفتر دوم است. برای این موضوع، هم در مثنوی و هم در آثار معاصران مولانا می توان علی جستجو کرد، اما هیچ کدام از این اسباب یا عوامل به تنهایی قانع کننده به نظر نمی رسد، از این رو، شارحان و محققان قدیم و جدید، به دنبال عوامل دیگری رفته اند، عواملی که فی المجموع پذیرفتنی می نماید و غالباً از فحوای ابیات مثنوی قابل اخذ و استنباط است.

نگارنده در مقاله حاضر، ضمن بیان پیشینه بحث، و نقل لب اقوال و آرای صاحب نظران قدیم و جدید، و نیز استخراج و تشریح آرای مولوی، با قرأت و تأملی تأویلی (نقد هرمنوتیکی) مجموعه این آرا و اقوال را با سه رویکرد (گوینده محور، مخاطب محور و متن محور) دسته بندی و تبیین علی می کند، و به نتایج تازه ای دست می یابد.

این تقسیم بندی و رویکرد تازه، خواننده را بیشتر از آنکه به اسباب و عوامل تأخیر توجه دهد، به پیشینه، عوامل، دلایل و درس های پیدا و پنهان معرفتی و سلوکی آن متوجه می کند؛ عواملی که در فهم موارد مشابه دیگر در مثنوی (مانند خاموشی نابهنگام در دفتر ششم) و غیر مثنوی (مانند علاقه عارفان به خاموشی و مواضع آن در آثار عرفانی) نیز قابل استنباط یا تطبیق است. همچنین با این دسته بندی و تأمل تازه نگارنده در منابع برون متنی و درون متنی، برخی اسباب و عوامل ناگفته تأخیر، کشف و توجیه و تبیین می شود که پیشتر بدان ها توجه یا اشاره ای نشده بود. اسباب و عوامل معرفتی و سلوکی و آموزشی، نقش و اهمیت صبر و خاموشی، تشخیص و دستور سلوکی مولوی به خاموشی، توجه به اقتضانات ادبی و بلاغی، نقش مخاطب مطلق و حکمت و اراده او، نقش مخاطبان عام، و نیز توجه به نیازهای متن (مثنوی) و تأثر متن از احوال گوینده و مخاطب از اهم آن عوامل است.

کلیدواژه ها:

جلال الدین محمد مولوی، مثنوی، تأخیر دفتر دوم، نقد تأویلی.

مقدمه

مولوی نه تنها در دیوان کبیر، خود را به وصف خاموشی می‌ستاید و سخن‌گویی را خلاف مذاق طریقتی خود می‌شمرد، در کتاب شریف مثنوی نیز بارها علاقه خود را به خاموشی ابراز داشته است، در صورتی که خاموش شدنش در مثنوی نوعی نقض غرض می‌نماید، زیرا این کتاب شأنی تعلیمی دارد، و به درخواست حسام‌الدین، مرید و مراد او، برای تعلیم و هدایت یاران سروده شده است. حال مسئله و موضوع مورد بحث آن است که چرا مولوی در فقراتی از مثنوی عنان سخن را در هم می‌پیچد و به غار خاموشی می‌خزد؟ به‌ویژه زمانی که خاموشی‌اش بیش از حد معمول طولانی می‌گردد.

این نوع خاموشی، در دو موضع از مثنوی مبهم و مسئله‌ساز شده است: یکی در خاموشی یا تأخیری که در فاصله دفتر اول و دوم رخ داده، و دیگری، خاموشی نامتوقع و یکباره‌اش در آخر دفتر ششم، که در آنجا، حتی آخرین حکایت مثنوی نیز نیمه‌کاره رها می‌شود، و این خاموشی، به خاموشی نهایی و ابدی مولوی متصل می‌گردد.

نگارنده در این بحث، با نگاهی تأویلی، بیشتر به موضوع خاموشی اول یا همان اسباب و عوامل پیدا و پنهان (درونی و بیرونی) تأخیر در سرایش دفتر دوم می‌پردازد؛ شاید این بحث، پاسخگوی موارد دیگر- از جمله خاموشی در انتهای دفتر ششم- و بیانگر مواضع معرفتی مولوی در خصوص سرودن و خاموشی‌اش نیز قلمداد گردد. به عبارت دیگر، بحث (هرچند تکراری) اسباب و علل تأخیر مثنوی در دفتر دوم، و تشریح و تبیین علل، دلایل و ماجراهای پیدا و پنهان مربوط بدان، نمی‌تواند از فواید متعدد معرفتی در شناخت بهتر مثنوی و احوال درونی مولوی و دیگر عارفان، خالی باشد، زیرا به تعبیر تأویل‌گرایانه و نمادین آن‌جناب، برخی قصه‌ها (روایات و متون تأویل‌پذیر) می‌تواند نقد حال و وقت ما و شما (گوینده و مخاطب، عارفان و سالکان و عامیان) به حساب آید. (ر.ک: مثنوی معنوی تصحیح نیکلسن، ۳۵/۱، ۲۹۰۰/۱، ۳۲/۴ و ۳۷/۴)^۱

به عبارت دیگر، کالبدشکافی جریان خاموشی یا خروج مولوی، ما را با مباحث متعددی در فهم و درک مثنوی، و شعر، و کیفیت و کمیت آفرینش ادبی نزد او- و دیگر

شاعران و عارفان هم‌سخن او - آشنا می‌کند، و گرنه صرف بحث در خصوص اسباب تأخیر و تعطیل مثنوی یا بازگویی آن چندان ارزشمند و درس‌آموز نخواهد بود.

کشف و تبیین، و تحلیل و تفسیر اسباب و عوامل سخن‌گویی یا خاموشی مولوی از آن جهت اهمیت و تازگی بیشتری دارد که آن جناب، برخلاف بسیاری دیگر از اهل سخن، ظاهراً طرحی از پیش اندیشیده برای تدوین مثنوی نداشته، و شش دفتر شدن مثنوی، و حجم و کمیت و کیفیت دفاتر، و زمان و مدت سرودن کتاب، همه بازسته به علل و عواملی بوده است که در درون و بیرون، او را گاه به سخن و گاه به خاموشی می‌کشانده‌اند. ادعایی که شواهد متعدد تاریخی (نقلی و برون‌متنی)، و درونی و عقلی (غیر نقلی و درون‌متنی) آن را تأیید می‌کند، و در نزد اهل نظر مقبول است.

با این حال، حضرت مولوی خود نیز متعرض بحث دربارهٔ اسباب پیدا و پنهان تأخیر دفتر دوم شده است. او در آغاز آن دفتر، در مقدمه‌ای متثور، قصد بیان اسباب تأخیر را دارد، اما چنان‌که در آنجا می‌خوانیم، و ما سپس‌تر دربارهٔ آن بحث می‌کنیم، نه موفق به بیان آن اسباب و علل می‌شود و نه درک و بیان همهٔ اسباب و علل را ممکن و میسر و مفید می‌شمارد. در ابیات آغازین دفتر دوم نیز با بیانی اشاری - تمثیلی سرِ بحث را می‌گشاید و راه را برای تأویلات متعدد اهل فن باز می‌گذارد.

نگارنده برای روشمند شدن بحث، ابتدا اشاره‌ای بسیار اجمالی می‌کند به اقوال و آرای صاحب‌نظران، و در دنبالهٔ مطلب، با یک دسته‌بندی تازه، استنباطات و تأویلات خود و دیگران را در معرض قضاوت اهل نظر می‌گذارد.

پیشینهٔ بحث

اقوال و آرای متعدد و متفاوتی دربارهٔ اسباب، عوامل و دلایل تعطیل دفتر اول و تأخیر در شروع دفتر دوم ارائه شده است، بخشی از این آرا از ناحیهٔ شارحان و صاحب‌نظران گذشته و برخی نیز از ناحیهٔ معاصران ما ابراز شده است، در این بخش به اهم آن‌ها، به اجمال اشاره می‌کنیم، و سپس به اقوال و آرای مولوی در این موضوع

می‌پردازیم.

الف. اقوال و آرای شارحان و صاحب‌نظران قدیم

شارحان و صاحب‌نظران قدیم، گاه ضمن شرح احوال و آثار مولوی، و غالباً بدون توجه به ابهام و اجمالی که در بیان آن بزرگ دیده می‌شود، به بیان آرای خود درخصوص این تأخیر پرداخته‌اند، که با دقت در شروح می‌توان به آرای آنان دست یافت؛ برخی صاحب‌نظران نیز در آثار یا شروح خود متذکر بحث شده و صریحاً نظر خویش را بیان داشته‌اند، و حتی با نگاهی کم‌وبیش انتقادی، به نقد اقوال و آرای شارحان دیگر پرداخته‌اند. باری در ادامه بحث، اقوال و آرای قدما را تحت نام گویندگانش خلاصه‌نویسی می‌کنیم که غالب آن آرا نیز با رأی یکی از اهل نظر (افلاکی) قابل جمع یا مشابه است.

۱. افلاکی

افلاکی که اولین بار بعد از مولوی به موضوع تأخیر دفتر دوم پرداخته، علت این تعطیل و تأخیر و فترت را مرگ همسر حسام‌الدین و تکاسل یا عدم آمادگی روحی حسام‌الدین معرفی می‌کند؛ از سوی دیگر، مولوی را مستغرق تواجد و حالات و بیان حقایق و کشف دقائق می‌داند، تا اینکه حسام‌الدین با تزویج نو، و اشتیاق طفل جان به شیر شیران خدا، به حضرت مولانا می‌آید و بقایای کتاب مثنوی را استدعا می‌کند، و با این کار، فترت دو ساله پایان می‌پذیرد و مجالس مثنوی مجدداً آغاز می‌شود.^۲

۲. خوارزمی

خوارزمی در *جوهر الاسرار*، ضمن شرح ابیات آخر دفتر اول می‌نویسد: «لقمه‌ای چند صوری نه معنوی، مانع کشف اسرار مثنوی گشته است.» (جوهر الاسرار، ۵۱۲/۲) و در شرح ابیات دفتر دوم، به تبعیت از افلاکی و مطاوی مثنوی، ارتقا و عروج حسام‌الدین و عدم پروای او به عالم آفاق را علت تأخیر می‌داند و بازآمدنش از دریای استغراق به ساحل ملاحظه آفاق را علت شروع مجدد مثنوی معرفی می‌کند. (همان، ۹۰۵/۳-۹۰۶) عللی که شارحان بعدی^۳ بدان اشاره کرده و مقبول داشته‌اند.

۳. محمدرضا لاهوری

محمدرضا در *مکاشفات رضوی* ضمن شرح بیت: «سخت خاک آلود می‌آید سخن /

آب تیره شد سر چه بند کن» (۱/۴۰۰/۱) علت یا عامل تعطیل موقت مثنوی را هم به مستمعان و هم به درآمیختن معنی با صورت مربوط می‌داند، و با توجه به قول مولوی، صبر را چاره‌گشا معرفی می‌کند. (ر.ک: مکاشفات رضوی، ص ۳۲۲)

۴. اکبرآبادی

اکبرآبادی نیز ضمن نقل و قبول نظر محمدرضا، به طور کلی خاک‌آلود بودن سخن را که موجب خاموشی مولوی در انتهای دفتر اول شد، به سه عامل باز می‌بندد: «به سبب میل مستمع به صور حکایات، یا به سبب تعلق دل او به شواغل جسمانی، یا به سبب عود بعضی احکام طبیعت جناب هدایت‌مآب حضرت مولوی.» (شرح مثنوی مولوی اکبرآبادی، ج ۱، ذیل شرح بیت ۴۰۰۱ از دفتر اول)

۵. انقروی

انقروی در شرح کبیر و عرفانی خود بر مثنوی با تفصیل بیشتری ابیات مولوی را مورد بحث قرار داده و در ضمن شرح، به عللی اشاره کرده است. او در شرح ابیات آخر دفتر اول، لقمه خوردن مولوی را عاملی در جهت انجماد فکر و انسداد باب حکمت معرفی می‌کند و نظر خود را بر این دو قول بنا می‌کند و به تأیید می‌رساند که «البطننة تمیت الفطنة، و اذا ملئت المعدة خرس الحکمة» (شرح مثنوی، جزو سوم از دفتر اول، ص ۱۴۳۳) او در شرح بیتی دیگر (نان چو معنی بود خوردش سود بود/ چون که صورت گشت انگیزد جحود) واژه «جحود» را در این مورد «به معنای ضیق قلب و قلت خیر» می‌گیرد تا غذای مادی را قبض آور بداند. (ر.ک: همان، ص ۱۴۳۶) در شرح ابیات بعد، به صراحت این غذای صوری را عامل قطع «فیوضات الهی و الهام و واردات ربانی» می‌داند و معتقد است که مولانا «مع التکلف والتفکر ایراد کلام را جایز نمی‌بیند.» نیز با توجه به کلام مولانا می‌گوید برای «اینکه خدای تعالی آن کلام منکدر شده را صاف و خوش کند و چشمه‌های علوم و حکم را... برگرداند، مدتی باید حبس نفس شود که موقوف است به حبس نفس و صبر جمیل، و مربوط است به ترک شتاب و هوس.» (ر.ک: همان، ص ۱۴۳۸-۱۴۳۹)

انقروی، تأخیر دفتر دوم را به اسم «مؤخر» حق پیوند می‌زند و نیز به انقطاع و

تأخیر وحی بر نبی، و تطبیق آن با قطع الهام به مولانا به مناسبت و مشابهت تابع و متبوع و وارث و موروث مربوط می‌داند، و به اشاره، لزوم مهلت را دلیل و علت تأخیر می‌شمرد. (ر.ک: همان، جزو اول از دفتر دوم، ص ۶ و ۷) در توضیح ابیات آغازین دفتر دوم نیز نقش حسام‌الدین را برجسته می‌کند و محو و صحوش را باعث تأخیر و شروع دوبارهٔ مثنوی معرفی می‌کند. (ر.ک: همان، ص ۱۳)^۴

ب. اقوال و آرای شارحان و صاحب‌نظران جدید

شارحان و صاحب‌نظران جدید نیز گاه به اجمال و در ضمن شرح ابیات، و گاه با تحلیل و تفسیر مفصل یا خاص بدین بحث پرداخته‌اند که در ادامه به برخی از اهم آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. نیکلسن

نیکلسن ضمن استناد به قول افلاکی می‌نویسد: «آنچه او در اینجا و در ابیات آغازین می‌گوید، گزارش افلاکی را دربارهٔ این موضوع نه تأیید و نه نقض می‌کند. ما، تنها چنین استنتاج می‌کنیم که حسام‌الدین، مانند وزیر در حکایت پادشاه جهود و نصرانیان، ترک افاضهٔ الهام خود گفته "به احوال درون مشغول بود."» (شرح مثنوی مولوی نیکلسن، ۵۸۸/۲)

او در توضیح بخش مثنوی دفتر دوم نیز می‌نویسد: «... منظور شاعر، به ظاهر، فهماندن تلویحی این نکته است که نیروهای واسطهٔ الهام او موقتاً معطل مانده و تابع اوضاع و احوال و شرایطی بوده که وی هیچ تسلطی بر آن نداشته است.» (همان‌جا)

۲. گولینارلی

ایشان با تحلیلی محتوایی و تاریخی، علاوه بر مرگ همسر حسام‌الدین، وفات صلاح‌الدین زرکوب قونوی را نیز در علل تأخیر دخیل می‌داند، و مدت تأخیر را نیز بیش از پنج سال می‌شمارد.^۵

۳. استعلامی

ایشان با تردید در علتی که افلاکی نقل کرده، علت اصلی تأخیر را به وقفه‌هایی

مربوط می‌کند که گاه به هر ذهن فیاض و جوشانی دست می‌دهد.^۶

۴. شهیدی

ایشان در شرح ابیات آخر دفتر اول می‌نویسد: «این چند بیت بیان دارنده دگرگونی چه بوده؟ چنان‌که بعضی شارحان نوشته‌اند، تأثیر او از افسردگی حسام‌الدین چلبی است، و افسردگی حسام‌الدین به خاطر مردن زن وی. آنچه مسلم است هنگام سرودن این بیت‌ها تغییر حالتی در مولانا پدید شده است، و موجب آن حادثه‌ای بوده است که در دیده او بزرگ می‌آمده و اثری قابل توجه در وی نهاده است.» (شرح مثنوی شهیدی، ۲۹۸/۴) در دنباله شرح آن ابیات اضافه می‌کنند: «می‌توان گفت تعبیری از قبض و بسط است که عارفان را دست می‌دهد، و احتمال آنچه بعضی شارحان نوشته‌اند، هرچند دور نمی‌نماید و در مقدمه دفتر دوم خود به افسردگی حسام‌الدین تصریح می‌کند، لیکن ظاهر بیت‌ها چندان با آن داستان سازگاری ندارد.» (همان‌جا)

و در شرح ابیات دفتر دوم می‌نویسد: «چنان‌که افلاکی هم اشارت کرده است "به تواجد و حالات و بیان حقایق و کشف دقائق مستغرق گشته" به درستی روشن نیست، هر چند که یک‌یک آن‌ها که برشمردیم، محتمل است، لیکن تصریح مولانا بدان که ضیاءالحق به معراج حقایق رفته بود و تا بازگشت او چنگ شعر مثنوی ساز نمی‌داشت، معلوم می‌دارد که علت تأخیر در سرودن دفتر دوم، آمادگی نداشتن حسام‌الدین بوده است. اما باز روشن نیست که رفتن حسام‌الدین به معراج حقایق تنها بر اثر مردن زن او بوده، یا حالت دیگری بر وی دست داده است.» (همان، ج ۶/۵)

۵. شمیسا

خلاصه نظر شمیسا آن است که «حسام‌الدین مدتی نزد مولانا نیامد (در این زمان همسر او نیز فوت کرده بود)، خود شیخ خانقاهی شد و یا به نزد مشایخ دیگر رفت و سرانجام پشیمان به نزد مولانا بازگشت. مولانا به او می‌گوید اکثر مشایخ، دروغ و قلب‌اند، حرف درویشان را دزدیده‌اند تا این و آن را فریب دهند و سپس از بازگشت حسام و اینکه او خود سرانجام این نکته را دریافته است، اظهار شادمانی می‌کند.» (مقاله «سبب تأخیر مثنوی»، در کتاب نامه شهیدی)

۶. زرین کوب

استاد زرین کوب در تحلیل ابیات آخر دفتر اول، هم به وجود ضعف و ملال که موجب رنجوری حسام‌الدین شده اشاره دارد (ر.ک: نردبان شکسته، ص ۲۱۴) و هم خوردن و رفع نیاز مادی در مولوی را عامل دوری از الهام آسمانی ذکر می‌کند: «لقمه‌ای دو که از گلوی نورانی مرد کامل پایین می‌رود و گوینده را به سوی دنیای نیازها و... می‌کشاند، مولانای ما را از پرواز در اوج آبی‌های شفاف و خالص آمیخته به رمز عالم ماورای حس فرود می‌آورد و با یاران و میان یاران در خاکدان حس مقید می‌دارد.» (همان‌جا)

۷. زمانی

زمانی در شرح جامع خویش می‌نویسد: «تأخیر مثنوی و توقف در نظم آن، فراتر از آن است که به یک حادثه طبیعی (فوت همسر حسام‌الدین) محدود شود، بلکه می‌توان گفت که این تأخیر، از آن رو بوده که حقایق ربانی و معارف باطنی باید به نضج مطلوب می‌رسید و شرایط ظهور می‌یافت» (شرح جامع مثنوی، ۱۸/۲) و در شرح ابیات سوم و چهارم دفتر دوم می‌آورند: «همان‌گونه که مشاهده می‌شود، مولانا توقف و تأخیر در نظم مثنوی را ناشی از تأملات روحی و مکاشفات قدسی حسام‌الدین ذکر می‌کند، و هیچ‌گونه اشارتی به اندوه و سوگ حسام از فقدان همسرش ندارد.» (همان، ۱۹/۲)

۸. سجادی

ایشان در کتاب مثنوی معنوی از نگاهی دیگر، که آن را به قصد نمایاندن گسستگی‌ها و ذکر دلایل و تعیین حلقه‌های اتصال در ابیات مثنوی تدوین کرده‌اند، درباره خاموشی مولوی با تردید و طرح چند سؤال چنین می‌نویسند: «اما چه موجب گشت تا این چشمه جوشان بیفسرد؟ خوردن لقمه‌ای چرب و نرم؟ حسادت بدخواهان؟ به درازا کشیدن سخن؟ الهامی از عالم غیب؟ و یا...؟ مولانا خود بر آن است که پرده از این راز برنگیرد، اما بر آن باور است که زلال سروده‌ها را صفای پیشین نیست و "مهلتی بایست تا خون شیر شد" و در این راه جز صبر و انتظار چه چاره؟ که: صبر آرد آرزو را نه

شتاب / صبر کن والله اعلم بالصواب.» (ص ۶۸)

نیز اضافه می‌کنند که: «گویی مولانا خوانندگان جست‌وجوگر را از جست‌وجو بازمی‌دارد و از آنان می‌خواهد که در پی کشف معما نباشند، زیرا هیچ‌کس را نرسد تا سر از حکمت‌های حق برآرد.» (همان، ص ۷۲)

۹. محمدی آسیابادی

ایشان در مقاله انتقادی خویش، فروکاستن معنی «حسام‌الدین» به مصداق شخصی و تاریخی حسام‌الدین را (که غالباً عامل اصلی تأخیر دفتر دوم فرض شده) موجب تناقض در فهم ابیات نخست دفتر دوم می‌داند و برای رفع ابهام و تناقض ظاهری ابیات پیشنهاد می‌کند که «نام حسام‌الدین را نه در معنی ظاهری آن، بلکه در معنی نمادین آن در نظر بگیریم» و او را (به تأویل) نمادی از خود «مثنوی» به اعتبار جنبه معنوی و لاهوتی آن بدانیم. («مهلتی بایست تا خون شیر شد»، مطالعات عرفانی، شماره ۸)

ج. اقوال و آرای مولوی

مولوی در انتهای دفتر اول، و مقدمه و ابتدای دفتر دوم به موضوع تأخیر مثنوی پرداخته و غالباً با زبانی اشاری که زبان اهل عرفان است، علل و عواملی را در این باره ذکر کرده که با خوانش دقیق ابیات، آرای او نیز قابل استنباط است. شارحان قدیم و جدید نیز برخی دلایل و انگیزه‌های تأخیر مثنوی را ضمن شرح این ابیات آورده‌اند بدون آنکه ذکر کنند یا متفطن باشند که توضیحاتشان می‌تواند متضمن دلایل یا عواملی بر تأخیر باشد. نگارنده در این بخش، ضمن تشریح و تحلیل، یا تأویل ابیات مربوطه در انتهای دفتر اول و آغاز دفتر دوم، از برخی آرای شارحان قدیم و جدید نیز— غیر از مطالب پیش‌گفته— به تناسب و اجمال بهره می‌برد.

۱. تشریح و تأویل ابیات انتهای دفتر اول

مولوی در انتهای دفتر اول^۷ اظهار می‌دارد که با خوردن غذایی اندک، جوشش فکرت (فکرت به معنی مصدری یا فکر تو؟) فرو نشسته است، همان‌گونه که خوردن گندمی توسط حضرت آدم (ع)، خورشید وجود آن حضرت را منکسف کرده بود.

به عبارت دیگر، ماجرای حضرت آدم شاهدهی بر این مطلب است که حظّ مادی و صوری و بشری می‌تواند آدمی را از حظوظ بسیار معنوی و بهشتی و حکمت‌ها (غذاها)ی الهی و الهامی محروم سازد و نورانیت و معنویت انسان را بگیرد؛ او این مطلب شگفت‌انگیز را ناشی از لطافت شدید عالم دل می‌داند که با کوچک‌ترین آغستگی به عالم کثیف ماده، نور و فروغش را از دست می‌دهد و در نتیجه، نیروی نورانی الهام با مرکزیت قلب، از آدمی سلب می‌گردد.

سپس، نان را به نان معنوی و مادی تقسیم می‌کند و نان یا غذای معنوی را سودمند، و نان مادی و ظاهری را جحودانگیز و انکارآور می‌شمارد؛ و برای قرابت به ذهن، این نکته را با مثالی مادی همراه می‌کند. او غذای معنوی را به خار سبز، و غذای مادی را به خار خشک مانند می‌کند که در تغذیه حیوان و انسان، دو نتیجه متعارض ظاهر می‌کنند. مولوی سپس در خطاب به «وجود نازنین» خود که تعبیری دوستانه از حسام‌الدین است (ر.ک: شرح مثنوی مولوی نیکلسن، ۵۲۳/۱، ذیل بیت ۳۹۹۹) می‌گوید که تو نیز از غذای مادی، به امید آنکه مانند غذاهای معنوی تأثیر مثبت و معنوی داشته باشد استفاده می‌کنی، غافل از آنکه آن غذای معنوی (مثنوی) با عالم خاک و ماده آمیخته شده و تأثیر مفید همیشگی را ندارد، بنابراین، چاره آن است که راه صبر و احتیاط و پرهیز پیش گیریم و از غذای ناگوار احتما کنیم.

او در چهار بیت آخر دفتر اول به صراحت بیان می‌دارد که سخنش خاک‌آلود شده و از زلال پیشین افتاده است؛ تعبیری که می‌تواند بیانگر تأثیر مادیّت بر معنویت، و دشواری بیان معنوی و خشکی و غلظت منبع الهامش باشد؛ از این رو آمرانه می‌گوید (خطاب به خود و یا حسام‌الدین): حال که آب خاک‌آلود و تیره از چاه دل بیرون می‌آید، و آب حیات‌بخش و معنوی مثنوی تیره، دنیایی، و مضرّ یا کشنده شده، سرّ چاه سخن (در استفاده از مثنوی) را فروبندد. همچنان که در قدیم، برای صاف شدن آب چاهی که به خاک رسیده بود و آب زلال نداشت، چنین می‌کرده‌اند.

البته او منبع اصلی صافی و کدوری آب الهام و سخن را به اراده و الهام و حکمت خداوند باز بسته می‌داند، هرچند که در نسبت‌هایی (با توجه به نظریه کسب اشعری)

کوتاهی و گناه و شرّ را به کسب و مباشرت آدمی در کار نیز مربوط می‌دارد. مبحثی که در بیت آخر دفتر اول به اشاره آمده، یعنی مبحث صبر و لزوم مهلت در راه سلوک برای آفرینش و جوشیدن و نوشیدن شیر پاک معرفت، و بازگشایی سفره‌ای معنوی و آسمانی به نام مثنوی، در آغاز دفتر دوم نیز با تناسب کامل بازگویی و تقریر شده است.

۲. توضیحی دربارهٔ مقدمهٔ منثور دفتر دوم

مباحث مطرح شده در ابیات آغازین دفتر دوم هرچند دارای ابهام و اجمال است^۸، اما در لابلاهی همین ابیات، اسباب و علل درونی و برونی متعددی در خصوص تأخیر مثنوی و بازشروع آن بیان شده است که در دنبالهٔ مقال، با رویکردی تأویلی بحث و بررسی می‌شود. البته در مقدمه منثور دفتر دوم، و پیش از شروع ابیات، مباحثی آمده که از جنبه‌های متعددی قابل توجه و نکته‌دار است. در این مقدمه که ظاهراً دو تحریر دارد، چنین آمده است:

«بیان بعضی از حکمت تأخیر این مجلد دوم که اگر جمله حکمت الهی بنده را معلوم شود در فواید آن کار فروماند و حکمت بی‌پایان حق ادراک او را ویران کند بدان کار نپردازد. پس حق تعالی شمه‌ای از آن حکمت بی‌پایان، مهار بینی او سازد و او را بدان کار کشد که اگر او را از آن فایده هیچ خبر نکند هیچ نجنبد، زیرا جنباننده از بهرهای آدمیان است که از بهر آن مصلحت کنیم، و اگر حکمت آن بروی فروریزد هم نتواند جنبیدن. چنان‌که اگر در بینی اشتر مهار نبود، نرود و اگر مهار بزرگ بود، هم فروخسپد. و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم. خاک... به میزان دهد هر چیزی را نه بی حساب و بی میزان، الا کسانی را که از عالم خلق مبدل شده‌اند و یرزق من یشاء بغیر حساب شده‌اند و من لم یذق لم یدر. پرسید یکی که عاشقی چیست / گفتم که چو ما شوی بدانی.»

با توجه به این جملات، مولوی در آغاز دفتر دوم، قصد بیان اسباب تأخیر در سرایش مثنوی داشته^۹ که با زبان بی‌زبانی به برخی حکمت‌ها نیز اشاره می‌کند. نکته

دیگر آنکه مولوی همچنان که در انتهای دفتر اول، کار را به اراده حق بازسته بود، در اینجا نیز به صراحت و برای بار دوم، کار را به اراده حکیمانه خداوند باز می‌بندد، اما در ضمن بیان می‌دارد که پی بردن به همه حکمت‌ها و اسرار کارهای خداوند نه ممکن است و نه مطلوب، چرا که:

استن این عالم ای جان غفلت است هوشیاری این جهان را آفت است

(۲۰۶۶/۱)^{۱۱}

از آن طرف نیز اگر بنده معمولی به هیچ‌یک از اسرار یا فواید آشکار و نهان کارها و امور دسترسی یا آگاهی نداشته باشد، به کاری اقدام نمی‌کند و کارهای عالم فرو می‌ماند. او این مطلب را با چند شاهد و تمثیل، شرح و تحلیل می‌کند.

مولوی در نهایت، مسئله را با اجمال به عشق که شاه‌کلید فهم مثنوی و مواضع معرفتی صاحب آن است، پیوند می‌زند که خود در عین ابهام، روشنگرانه نیز هست. طبق این استنباط، که نگارنده برای اولین بار آن را ارائه می‌کند، و می‌توان آن را با جبر عاشقانه یا جبر محمود در ارتباط دانست، عشق - و ارتباط یا نسبت‌های آن با عاشق و معشوق، و مولانا و حسام‌الدین، و تأثیر و تأثر آن‌ها از حالات و عواطف و خواسته‌های یکدیگر - یک علت یا دلیل پنهان و امری (نه خلقی) برای درک مشکل و مسئله تأخیر است. به عبارت روشن‌تر، عشق که دوی جمله علت‌هاست و دسته‌کلیدش همه درها را می‌گشاید^{۱۱} در اینجا نیز می‌تواند کلید گشایش مشکل تأخیر و هم جزو عوامل شروع دفتر دوم به حساب آید.^{۱۲}

همچنین از این مقدمه برمی‌آید که عده‌ای از آدمیان رنگ الهی می‌گیرند و از عالم خلق به عالم امر (که صاحب مثنوی، موضوع عشق را نیز مربوط به آن عالم می‌داند) می‌روند، و با فنای در اوصاف حق، به حکمت‌های پنهانی نیز دست می‌یابند، اما ناتوانی آدمیان در درک و بیان، و اجازه نداشتن گوینده اسرارداران برای شرح و بیان، نتیجه بحث را برای مخاطب معمولی تغییر نمی‌دهد؛ و در هر صورت، غالب حکمت‌ها و علت‌ها، همیشه از درک و فهم عموم خوانندگان به دور خواهد ماند.

گفتنی است که از مقدمه یا عنوان دفتر دوم، تقریر دیگری نیز وجود دارد که در

نسخه مورخ و معتبر ۶۷۷ به عنوان مقدمه اول ذکر شده و گولپینارلی نیز در شرح خود، به نقل از مناقب العارفین، با اندکی اختلاف چنین نقل کرده است: «بیان سبب تأخیر افتادن انشای این نیمه دوم از کتاب مثنوی نفع الله به قلوب العارفین و بیان شروع بعد از فتور و شروع وحی بر آدم بعد از فتور و انقطاع وحی به سبب زلت او [۶۷۷ او] ندارد» [و سبب فتور هر صاحب‌حالتی و سبب زوال آن فتور به شرح [۶۷۷]: بشرح صدور]^{۱۳} والله اعلم بالصواب» (نثر و شرح مثنوی، ۱/۴۹۹)^{۱۴}

گولپینارلی درباره این جملات می‌نویسد در نسخه‌ای که در موزه مولاناست، و در تاریخ ۶۸۶ استنساخ شده، در بالای عبارت نوشته‌اند: «این کلمات کثیر البرکات از انفاس طیبه شیخ المشایخ چلبی حسام است و از روی خط وی منقول است.» (همان‌جا)

طبق قول افلاکی و در صورت صحت آن، این کلمات تقریر شده، از سوی حسام‌الدین انشا شده است که از این جملات نیز حقایق معلوم می‌گردد.^{۱۵} اول آنکه از دیدگاه صاحب این جملات (حسام‌الدین یا مولوی) اولین موضوع بحث در دفتر دوم، تبیین علت تأخیر افتادن این دفتر است که برای خوانندگان و مخاطبان حاضر و غایب سؤال‌انگیز بوده است؛ دوم آنکه مضمون شعری آخر دفتر اول در اینجا به منظور تشبیه و تمثیل به طور ضمنی تکرار می‌شود که مولوی، که در املائی مثنوی صاحب حالت الهام است، در این وقت مانند حضرت آدم، به علت زلّتی (گناهی خوردنی) دچار فترت در الهام شاعرانه شده، و این وضع برای هر صاحب‌حالی پیش می‌آید؛ دیگر آنکه «الهام»، سبب زوال این فترت ذکر می‌شود، که البته به تعبیر قایل آن جملات، در نهایت خداوند به درستی کارها و سخنان داناتر است.

۳. تفسیر و تاویل ابیات آغازین دفتر دوم

مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بخت تو فرزند نو	خون، نگردد شیر شیرین خوش شنو
چون ضیاءالحق حسام‌الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفته بود	بی بهارش غنچه‌ها نشکفته بود
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت	چنگ شعر مثنوی با ساز گشت

مثنوی که صیقل ارواح بود
مطلع تاریخ این سودا و سود
بازگشتش روز استفتاح بود
بلبلی زینجا برفت و بازگشت
سال اندر ششصد و شصت و دو بود
ساعد شه مسکن این باز باد
بهر صید این معانی بازگشت
تا ابد بر خلق این در باز باد

(۹-۱/۲)

مولوی در بیت اول با اشاره به تأخیر در سرودن دفتر دوم، و بدون تعیین مدت آن، اولین سبب تأخیر را لزوم مهلت در کارها و امور این عالم می‌داند، همچنین سخن خود را با تمثیلی مناسب که خود موجد معانی و تأویلات متعدد می‌شود، تأیید می‌کند. ماجرای تبدیل خون به شیر که متأثر از آیه قرآنی (نحل / ۶۶) است، تمثیلی گویا و پر معنی است که از چند جنبه اهمیت دارد، و دقتی خاص در انتخاب آن مشاهده می‌شود.

علاوه بر لزوم مهلت، این تمثیل می‌تواند بیانگر این نکته نیز باشد که شاگرد او، یا مخاطب عام مجالس او، برای درک معارف مثنوی، نیازمند تولدی ثانوی است تا اینکه قابلیت جذب و ارتزاق شیر حکمت و معارف را پیدا کند^{۱۶}، و در نتیجه، به تکامل و تعالی معنوی برسد، و تا این تولد پیش نیاید، غذای مناسب آن زایش- که به لفظ مناسب «شیر» تعبیر می‌شود^{۱۷} به وجود و ظهور نخواهد رسید.^{۱۸}

می‌دانیم که حسام‌الدین چلبی، فرزند معنوی مولوی محسوب می‌شده که در دامن تربیت او متولد گشته و از پستان جان او- به عنوان دایه معنوی خود- شیر حکمت و معرفت نوشیده، شاید مولوی با ذکر این تمثیل، پیش از ذکر نام حسام‌الدین در بیت سوم، به طور ضمنی و پوشیده به این مسائل نیز اشاره کرده است.

اشاره ضمنی مولوی به این نکته که حسام‌الدین، علیرغم پروازهایی که دارد، هنوز نیز در مراحل آغازین (نوزایی) سلوک است، می‌تواند تعبیر یا تأویلی دیگر از دو بیت اول باشد، به‌ویژه آنکه به تمثیل، حال و مقام او را به «بلبل» مانند می‌کند که اکنون به مقام «بازی» ارتقا یافته، یعنی از کوچکی و شکار بودن به بزرگی و شکارچی شدن ترقی کرده است. از این روست که نیازمند حکمت و هدایت پیری کامل است که او را از چشمه جاننش سیراب سازد و پله پله دست او را بگیرد و تا ملاقات خدا ببرد. گفتنی

است که در دفتر اول نیز، مجالس مثنوی با خطاب «ای پسر» شروع می‌شود که شاید تلویحاً به حسام‌الدین که خواهان سلوک معنوی بوده، اشارت داشته باشد:

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر
(۱۹/۱)

این برداشت می‌تواند با یکی از دلایل تأخیری که معاصران گفته‌اند (توجه یا ارادت حسام‌الدین به مرادهای دیگر در دوره غیبت) سازگاری داشته و ضمناً نقدی باشد لطیف و پوشیده بر کار و مقام او، به صورتی که موجب شرمساری شاگرد عزیزش نگردد. (ر.ک: نردبان شکسته، ص ۲۲۰-۲۲۱)

مناسبت تأویلی دیگر به صاحب مثنوی راجع می‌شود، مولوی به دلایل مختلفی که سپس تر بیان می‌کنیم، نیازمند صبر و مهلت بود، و بیش از این نمی‌توانست یا نمی‌خواست یا نمی‌بایست املای مثنوی را ادامه می‌داد، اما اکنون با داروی صبر، موانع الهامش رفع شده و سینه‌اش گشاده و مجاری سخنش بازگشته است. تأویل این تمثیل از آن رو گفتنی و پذیرفتنی ست که برای مولوی نیز بعد از صبری جمیل و طولانی (که از دو تا پنج سال ذکر شده) ولادتی روحانی- معنوی که می‌تواند تعبیر یا تفسیری از قبض و بسط‌های سلوکی یا طی کردن حالات و مقامات باشد، پیدا شده باشد، و بعد از این ولادت تازه است که می‌تواند و می‌خواهد یا ملهم و موظف است که لب به سخن بگشاید و شیر معرفت و حکمت را به کام جان طالبان و مخاطبان حاضر و غایب (حسام‌الدین و دیگر مخاطبان) برساند. در راه بودن مولوی و تغییر حالات و مقاماتش از آن رو پذیرفتنی می‌نماید که او سالک را تا آخر عمر در راه سلوک می‌شمرده و در این باره معتقد بوده است که:

من غلام آن‌که اندر هر رباط خویش را واصل نداند بر سماط
بس رباطی که بباید ترک کرد تا به مسکن در رسد یک روز مرد
(۳۲۶۰-۳۲۵۹/۱)

و:

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه صدر را بگذار صدر توست راه
(۱۹۱۶/۳)

وجه تأویلی دیگری که برای این مهلت‌اندیشی و در نتیجه ولادت و شیرنوشی قابل ذکر است به متن سخن، یعنی ابیات و اندیشه‌های موجود در مثنوی بازگشت می‌کند. توضیح آنکه در نظر مولوی، مثنوی خود پدیده و موجودی مستقل است که حیات و ممات، و سکوت و سخن، و تولد و شیرنوشی، و دعا و ثنا می‌تواند داشته باشد.^{۱۹} با این تعبیر یا درست‌تر بگوییم تأویل، مثنوی نیز نیازمند مهلتی بود که خون‌هایش (دشواری‌ها و ابهامات و غلظت‌هایی که پیش آمده) تبدیل به شیر پاک و صاف و روشن شود تا لایق کام کودکان و مخاطبان راه سلوک گردد.

نکته استنباطی دیگر آنکه مولوی در آخر دفتر اول و اوایل دفتر دوم - همچنان که در مواضع دیگر مثنوی (ر.ک: ۱/۱۶۳۹ به بعد) اشاره می‌کند، برای درک خورش‌های معنوی و نورانی و روحانی و رسیدن به شیر معرفت و حکمت، به طور ضمنی، ترک خوراک‌های مادی را که قبض‌آور است و منابع الهام و معرفت را مسدود می‌سازد، توصیه و تبیین کرده است. (ر.ک: ۳/۴۹ به بعد و ۳۴۷۷ به بعد)

مولوی که در بیت سوم تا پنجم دفتر دوم از رفتن حسام‌الدین به «معراج حقایق» و بازگشتن او «از اوج آسمان» به عالم خاک و «از دریا به سوی ساحل» سخن می‌گوید، به طور ضمنی، علت بیرونی تأخیر مثنوی را نیز با اشارات خاص عرفانی - که از طرفی ستایش و از طرفی گله کردن از مراد است - بیان می‌دارد.

اگر از این اشارات معلوم نمی‌گردد که مثنوی چه مدتی تأخیر شده، و حسام‌الدین در این کار تا چه اندازه نقش داشته، و معراج یا سفر دریایی و آسمانی او جنبه بیرونی هم داشته یا نه، اما به صراحت می‌توان پی برد و پذیرفت که همچنان‌که یکی از اسباب اصلی خاموشی و مهلت‌پسندی مولوی حسام‌الدین بوده، یک عامل اصلی بیرونی بازسرای مثنوی نیز، شاید بیشتر از سایر اسباب و عوامل، رویکرد و بازگشت عارفانه و شکارجویانه (بازانه) مخاطب اصلی مثنوی یعنی حسام‌الدین بوده، که این بازگشت و بازگویی، در سال ۶۶۲ هجری قمری رخ داده است.

مولوی بعد از این مقدمات که تفصیلات در مثنوی آمده، و نیز ذکر دعای جاودانگی برای استفاده از معارف مثنوی و حسام‌الدین، باز به زبانی دیگر، به بیان عوامل تأخیر و

تعطیلی مجالس مثنوی می‌پردازد، و در اینجا نیز به دخالت هوا و شهوت اشاره، و بی‌احتیاطی آدم‌وار در سلوک و مشورت ناکردن با پیر را برجسته می‌کند، و سپس راه استفاده از ابواب معارف مثنوی را به اشارت بیان می‌دارد، و مخاطبان حاضر و غایب خود را از آفات راه، و درافتادن در دام‌های مادی و جسمانی آن، که موجب سلب توفیقات روحانی و سلوکی می‌گردد، بر حذر می‌دارد.

با دقت و تأمل در ابیات دفتر دوم می‌توان استنباط کرد که مولوی همچنان دوست دارد علل تأخیر مثنوی را هرچند به اشاره بیان نماید، بحثی که هرچند تبیین آن بالاستقلال کم‌فایده است، اما چون در ضمن آن درس‌های مختلفی در سلوک و حالات و مقامات و بسط‌های عرفانی می‌توان آموخت و آموزاند، مورد توجه و دغدغه آن جناب است؛ مثلاً آفت‌ها و عواقب خوردن و شهوت لقمه، موجب می‌شود که مولوی به بحثی کلی‌تر یعنی بحث هواپرستی و شهوت‌پسندی و آفات و عواقب آن اشاره کند، و به این وسیله و به شیوه خود یعنی اشاره و تمثیل و تداعی آزاد، به معارف بسیار دیگر نیز ورود پیدا کند.

مولوی بیان می‌دارد که آفت این در (در استفاده از معارف مثنوی که برای آن دعای تأبید خوانده بود) هوا و شهوت است، اما چنان‌که در بیت بعد می‌گوید و خود نیز در زندگی شخصی و عملی، و در ماجرای تأخیر دفتر دوم نشان داد، با بستن «حلق و دهان» که دو مدخل و مجرای خوردن و گفتن است، می‌توان به درک و دیدار حقایق آن جهانی نایل آمد، و در صورت بی‌احتیاطی، چنان‌که در ماجرای حضرت آدم (ع) دیده شد، حتی یک بی‌احتیاطی و ماده‌گرایی و خوردن غیر لازم، آدم را از بهشت معرفت و الهام و عنایت، به وادی قبض و فراق و هبوط می‌افکند و جیرانش نیز جز با توبه و قبول خطا و بازگشت به حق تعالی ممکن نمی‌شود.^{۲۰} نکات دیگری که مولوی در این بخش می‌گوید و شاید به طور ضمنی به مشکل سلوکی خود یا حسام‌الدین نیز اشاره دارد، آن است که مشورت و دوستی با یاران خدایی و پیران حقیقی موجب یاری خداوند و افزایش نور و هدایت خواهد شد. او سپس با اشاره به مقام خلوت، و معرفی خلوت درست و نادرست و شرایط آن و اینکه به دستور پیر و تحت نظارت و ارشاد او باید

باشد نه خودسرانه و خودخواهانه، و اینکه خلوت از اغیار باید نه ز یار، باز شاید، به طور ضمنی، به نوع خلوت حسام‌الدین از حضور یار حقیقی (در زمان تأخیر در سرودن مثنوی) اعتراض و انتقادی رمزی و کنایی می‌کند.

مولوی در ضمن این ابیات به مباحث عرفانی متعددی اشاره کرده اما آنچه در پیوند با بحث حاضر است، این نکته است که برای رسیدن به نتایج پیش گفته، با اشارتی عرفانی، مخاطب را به دم نزدن یا دم فروخوردن در مقابل انسان کامل امر می‌کند^{۲۱} یعنی خاموشی و سکوت اختیاری یا صبر از گفتن که این موضوع نیز با تمثیلات متعدّد توضیح داده می‌شود (ر.ک: ۴۰/۲-۴۱) و فواید و نتایج زیبای آن به اشاره بیان می‌گردد.^{۲۲} باری مولوی با بیان مباحثی متعدّد که می‌تواند حسن تمهید به شمار آید، ضمن معرفی و تبجیل معنوی از حسام‌الدین، به اینکه اوصاف خورشید و دریا (در عظمت و نورانیت و خفا) و کوه قاف و عنقا (باز در عظمت و خفا و...) را دارد و حتی از آفتاب چرخ نیز ارجمندتر است (۵۲/۲-۵۵)، از او در می‌خواهد که باری دیگر، نور عنایتی بر سر مثنوی بتاباند.

در ابیات بعدتر نیز برای چندمین بار به فواید و نتایج عملی و معرفتی صبر و مهلت اشاره می‌کند (۷۰/۲ به بعد) که صبر مفتاح فرج است^{۲۳} و این دارو در عین حال که حجاب‌های بی‌بصیرتی را از چشم دل رفع و پاک می‌کند، به صاحب خود نیز شرح صدری می‌بخشد که «نقش‌ها بیند برون از آب و خاک»، یعنی هم جنبه درمانی دارد، و هم موجب گشایش‌های معنوی می‌گردد؛ چنان‌که در ماجرای مانحن‌فیه نیز این مهلت و صبر سلوکی برای مولوی و حسام‌الدین (و شاید دیگر مخاطبان) موجب تولدی دیگر در معنویت و خلاقیت شده بود و ضمن رفع افسردگی فکر (که در آخر دفتر اول پیش آمده بود) چنان جوششی در جان ایشان ایجاد کرده که تا پنج دفتر دیگر (حدود ۲۱ هزار بیت) فرونشسته بود.

دسته‌بندی و تبیین تازه از اسباب و عوامل تأخیر در دفتر دوم

چنان‌که دیدیم در متون و شروح مختلف، عوامل متعددی برای تأخیر دفتر دوم ادعا،

استنباط یا نقل شده است، اما در هیچ‌کدام از این نوشته‌ها به دسته‌بندی و توجیه و تفسیر یا تأویل همه‌جانبه اقوال و آرا پرداخته نشده است. از این رو، مناسب است ضمن دسته‌بندی اقوال و آرا، از دیدگاهی تازه (هرمنوتیکی) علاوه بر علل گفته شده، حتی‌المقدور برخی عوامل، حکمت‌ها و انگیزه‌های پیدا و پنهان این موضوع بازبایی، بررسی و تبیین گردد. هرچند که به تعبیر مولوی (ر.ک: مقدمهٔ مثنوی دفتر دوم) هرچه گفته شود شامل بعضی از حکمت‌ها و علت‌هاست و هرگز همهٔ حکمت‌های امور این عالم - از جمله حکمت‌ها و مصلحت‌های تأخیر دفتر دوم - بر بندگان خلقی و معمولی کشف نمی‌شود، و این معیشت غافلانه، خود مقتضای مشیت و حکمت حق در تمشیت امور اهل این عالم است.

البته جناب مولوی، خاصان یا ابدالی را که از عالم خلق جدا گشته‌اند از زمرهٔ این غافلان نمی‌شمرد؛ با این حال، خود او نیز اگر از زمرهٔ این برگزیدگان باشد، هرگز نه دعوی اسراردانی و اسرارگویی می‌کند و نه مجاز است که رازهایش را جز با رازدانان انباز کند. شیوهٔ او، گاه همان شیوهٔ بیان اشاری دیگر عارفان است، و گاه نیز از شیوهٔ خاص و تازهٔ خود در القای معانی و معارف استفاده می‌کند، از جمله استفاده از شیوهٔ گفتن به وسیلهٔ نگفتن و سکوت اختیاری.^{۲۴} البته ممکن است عوامل دیگری نیز برای اشاره‌گویی و ابهام یا عدم افشای اسرار خاموش شدنش در انتهای دفتر اول ذکر کردنی باشد؛ از جمله آنکه مولوی نمی‌خواهد با بیان برخی علل موجبات شرمندگی مخاطب اصلی خود یعنی حسام‌الدین را فراهم آورد، یا نمی‌خواهد معارفی را بر زبان آورد که فراتر از استعداد مخاطب عام اوست؛ و با این همه، هرچه باشد از حکمت و ارادهٔ بی‌پایان حق بیرون نیست، و به تعبیر قرآنی مستند مولوی «به میزان دهد هر چیزی را نه بی‌حساب و بی‌میزان» (مقدمهٔ مثنوی دفتر دوم)

باری دسته‌بندی ذیل، هرچند به ظاهر دسته‌بندی و برداشتی تازه است، نمی‌تواند برداشت و تأویلی نهایی باشد؛ و البته به‌ناچار برخی مباحث و عناوین این دسته‌بندی با یکدیگر متداخل است^{۲۵}، چرا که یک پدیده، از جنبه‌ها و جهات متعددی قابل تبیین و

علت‌یابی و تحلیل است، مانند تبیین‌های تاریخی، معرفت‌شناختی، متافیزیکی، روان‌شناختی و غیره. با این حال، نگارنده امیدوار است که دسته‌بندی‌اش در شناخت اسباب و عوامل و دواعی و دلایل پیدا و پنهان و نیز روشن کردن جوانب مختلف موضوع مورد بحث راهگشا باشد، و راه را برای بحث‌های عمیق و ذوجوه دیگر، به‌ویژه با رویکردی تأویلی (هرمنوتیکی) باز نماید.

الف. اسباب و عوامل گوینده‌محور

۱. اسباب و عوامل معرفتی و سلوکی و آموزشی

شاید اصلی‌ترین علت یا عاملی که باعث می‌شود کسی مانند مولوی در مثنوی‌ای که به قصد تعلیمات معنوی سروده، یکباره دست از سخن‌گویی فروشوید یا بدان بگراید، علت یا عامل معرفتی و سلوکی و زیرمجموعه‌های آن باشد، زیرا برای عارفی چون او، همه امور عالم تبیین و تعریفی عرفانی دارد و باید با همان دیدگاه تحلیل و بررسی گردد. صاحب مثنوی، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، آموخته‌ها، تجارب و دریافت‌های عرفانی خود را به مخاطب حاضر یا غایب خود آموزش و انتقال می‌دهد، در این میان، یکی از اصلی‌ترین و ابتدایی‌ترین آموزش‌های سلوکی-عرفانی او آموزش صبر و خاموشی است.

این نکته که خاموشی بر گفتار ترجیح دارد و زیان‌های سخن‌گویی از خاموشی بیشتر است، و آدمی با تمرین یا آزمایش خاموشی، و شناخت صبر و تحمل و پذیرش آن، به حکمت‌ها و معارفی نایل می‌گردد که با سخن‌گویی و شتاب در آن ممکن نیست، از تعالیم عرفانی مولوی است، اما گوینده مثنوی در عمل از یک‌سو مجبور و مدعو به سخن‌گویی و معرفت‌پراکنی است، و از سوی دیگر، به معارف پیش‌گفته آگاهی و تطفن دارد، از این رو، به‌ناچار، و به طور مستقیم یا غیر مستقیم، و آگاهانه یا ناخودآگاه، از هر دو شیوه «گه سکوت و گه کلام» برای القای معارف بهره می‌گیرد (۲۰۳۶/۶-۲۰۳۸)، شیوه‌ای نادر و متناقض‌نما که مخصوص او و عارفان هم‌سلک و سلوک اوست: «طوطی گویای خمش» (۴/۷۶۳) که «نه خموش است و نه گویا». (۶/۶۲۶)

در ذیل به این بحث می‌پردازیم که مولوی چگونه، علی‌رغم آمادگی در سخنوری و اشتیاق مخاطب‌گانه شهوت‌گفتار را در خود می‌میراند و صبر و سکوت و خاموشی را می‌آزماید و در عمل می‌آموزاند.

۱-۱. اصالت و فواید خاموشی، و زیان‌های سخن‌گویی از دید مولوی

اعتبار سلوکی- معرفتی خاصی که مولوی برای خاموشی قایل است، یکی از مسایل و مباحث اصلی و پربسامد در شعر و اندیشه اوست، که آشکارا از سراسر آثار آن جناب قابل تشخیص است.^{۲۶} علاقه به خاموشی و اعتبار بدان تا به حدی است که او علاوه بر اشعار، حتی در دعاها و وصیتهای آخر عمرش نیز بدان تأکید می‌کرده است.^{۲۷} مولوی در مواضعی از مثنوی، گفت‌وگوی ظاهر را چون غبار و حجابی معرفی می‌کند که حقایق را می‌پوشاند (۵۷۷/۱ و ۲۰۶۰/۴) از این رو مخاطب را به خوی خاموشی می‌خواند؛^{۲۸} در جایی دیگر (۱۱۷۴/۵-۱۱۷۹) ضمن بیان فایده سکوت و زیان‌گفتار، معتقد است که در خاموشی مغز جان به نمایش درمی‌آید و فکر مرد کم‌گوینده زفت و فربه می‌شود، در صورتی که سخن‌گویی موجب خامی و خرج شدن مغز می‌گردد.

مولوی در موضعی دیگر (۲۰۶۱/۴ به بعد) درباره خود می‌گوید که گاه او را از درون به سکوت و خاموشی فرامی‌خوانند، سپس با تشبیه خاموشی به دریا و گفتن به جویی خرد، معتقد است که نباید از اشارات و دعوت‌های دریا سرپیچی کرد، و باید به جای ماندن در جوی سخن، به دریای خاموشی پناه برد که سخن و خبر در جایی جای دارد که نظر و حضور و دیداری در میان نباشد. او درباره زیان‌های سخن‌گویی نیز مکرر به خصومت زبان و گفتار (کلیات شمس تبریزی، غزل ۲۷۲۹) اشاره می‌کند.

مولوی در آثار خود از فضل و فایده و نتیجه خاموشی در ترک شهوت، رفعت‌شکنی (۳۳۱۶/۴-۳۳۱۷) رسیدن به معارف شیرین (۲۱۴۸/۵) مغز بودن و محافظ معارف نغز بودن و رهایی از خوف و رجا (غزل ۳۸) جگرسازی علی‌رغم جگرسوزی و دشواری (غزل ۵۴۶) رسیدن به وحی و الهام (غزل ۲۳۳) رسیدن به حقیقت (غزل ۹۷۰) صد زبان

شدن دل (غزل ۸۷۳) و... بارها یاد می‌کند، و از این رو خود، و ضمناً مخاطب خود را به خاموشی دعوت می‌نماید و یا بدان امر می‌کند.^{۲۹}

با توجه به آنچه آوردیم، برای مولوی استفاده از شیوه خاموشی و صبر به عنوان کاری سلوکی- معرفتی، موضوعیت دارد^{۳۰} تا حدی که در مثنوی، حکایتی با این عنوان می‌آورد که «حکایت در تقریر این سخن که چندین گاه گفت و گو را آزمودیم، مدتی صبر و خاموشی را بیازماییم.» (عنوان پیش از بیت ۲۱۵۰ در دفتر ۵) در واقع، حکایت تأخیر و تعطیل موقت مثنوی نیز می‌تواند آزمونی برای صبر و خاموشی سلوکی او باشد.^{۳۱}

۲-۱. اهمیت صبر و مهلت نزد مولوی

مولوی در مواضع مختلف آثار خود از اهمیت صبر و مهلت و فواید و نتایج آن سخن به میان آورده است. دو موضع از مواضعی که در ارتباط مستقیم با بحث حاضر است: یکی در انتهای دفتر اول (۴۰۰۳/۱) و دیگری در آغاز دفتر دوم مثنوی است. او در موضع اول ضمن دعوت به خاموشی که با تمهیدات و تمثیلات متعدد توجیه و تعلیل کرده، از مبحث اساسی صبر و لزوم آن بحث می‌کند، و در بیت آخر، ضمن دعوت (از گوینده یا مخاطب و یا متن) به صبر و دوری از شتاب، به فایده صبر کردن در رساندن آدمی به آمال و آرزوها (مادی یا معنوی) اشاره دارد؛ و این بحث در آغاز دفتر دوم نیز به تناسب مقام و به منظور تأکید، اما به صورت اشاره و تمثیل، بازگویی شده است:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

(۱/۲)

مولوی، صبر و مهلت را در همه امور این عالم زمانمند موجود، و در عین حال ضروری می‌داند (ر.ک: ۲۵۹۱/۱ به بعد) او صبر و تحمل را موجب جلا و صفای دل معرفی می‌کند:

با سیاست‌های جاهل صبر کن خوش مدارا کن به عقل من لدن

صبر با ناهل اهلان را جلی‌ست صبر صافی می‌کند هر جا دلی‌ست

۳۲ (۲۰۴۱-۲۰۴۰/۶)

از این رو، گاه مخاطب را توصیه می‌کند که از برای امتحان، چندگاهی گنگ و بی‌لب و گوش شود تا به شیرینی و خوش‌سخنی نایل آید، کاری که آدمی را به تعالی و تکامل معنوی می‌رساند. (۲۱۴۸/۵-۲۱۴۹)

مولوی در این ابیات ضمن بیان فواید صبر، گفتن و نگفتن را به خوردن و نخوردن تشبیه کرده، و مناسبت بحث را با موضوع این گفتار بیشتر کرده است، چرا که در ماجرای تأخیر مثنوی نیز- چنان‌که آوردیم- خوردنی موجب نخوردن و نگفتن شده بود، و مولوی با آزمون صبر و نخوردن حلوی سخن، و در نتیجه رفع حجاب‌ها، به دم شیرین و حیات‌بخش مسیحایی خود بازرسیده بود.^{۳۳}

بنابراین، صبر که در سلوک عارفان و به‌ویژه مولانا از مقام والایی برخوردار است، یکی از دواعی او برای خاموشی بوده؛ هرچند که صبر در اینجا، به معنای صبر در سخن یا همان خاموشی نیز قابل اطلاق است. چنان‌که در جایی، به صراحت، خاموشی را صبر و از آثار آن معرفی می‌کند:

خاموشی صبر آمد و آثار صبر هر فرج را می‌کشد از کان بلی

(غزل ۲۸۹۶)

۲. اسباب و عوامل غیر معرفتی

۲-۱. مادی و شخصی

در تعطیل موقت دفتر اول و شروع با تأخیر دفتر دوم، نمی‌توان نقش منفی علل و عوامل مادی و شخصی را ناچیز شمرد. چنان‌که پیشتر گفتیم، مولوی در انتهای دفتر اول، به نقش منفی خوراک مادی در افسردگی منبع فکر و خشک شدن چشمه الهام و خاک‌آلود شدن سخن به صراحت سخن گفته است.^{۳۴} نکته‌ای که مولوی با اشاره‌ای تمثیلی و سه‌باره (در ابیات انتهای دفتر اول و مقدمه کوتاه دفتر دوم و ابیات آغازین آن) به ماجرای زکّت حضرت آدم (ع) در خوردن گندم و در نتیجه قطع وحی، مخاطب را بدان توجه

ویژه می‌دهد. او در این فقرات، همان‌طور که لقمه‌خوری را موجب فرونشستن جوشش فکر و مانع حکمت‌گویی می‌داند، راه زوال آن حالت را صبر کردن و در نتیجه رسیدن به شرح صدر معرفی می‌کند؛ و در دفتری دیگر، راه لقمانی شدن و حکمت یافتن را در ترک لقمه (صبر از خوردن) می‌داند، و معتقد است که این کار، آدمی را جویای شکارها و نصیب‌های معنوی و پنهانی می‌سازد. (۵۴-۵۰/۳)

۲-۲. بلاغی و ادبی

مولوی به عنوان خطیبی بلیغ (چنان‌که پدر و خاندانش نیز چنین بودند) و ادیبی توانا، خودآگاه یا ناخودآگاه اقتضای بلاغت را در مثنوی تعلیمی خود که به تعبیر استاد زرین‌کوب بر مقتضای بلاغت منبری شکل داده (ر.ک: سرّنی، ص ۱۲۳ به بعد) رعایت می‌کند، و با توجه به حال متن (بلاغت کلام) که در نتیجه عوامل و مشکلات پیش آمده، ترجیح می‌دهد که عنان مثنوی را در دست گیرد و خود و مخاطب را تا زمانی که آمادگی القای معارف وجود ندارد و چشمه الهام و سخن صاف و پاک و بی‌خاک نشده، به صبر و خاموشی فراخواند.

بنابراین، رعایت مقتضیات بلاغت که از جایگاه مخصوص و ممتازی در نزد مولوی برخوردار است و در سرایش مثنوی تعلیمی و مخاطب‌محور، رعایتش ضروری‌تر است، می‌تواند یکی از دواعی اصلی صاحب مثنوی برای خاموشی و سکوت خودخواسته (یا ناخواسته) به شمار آید.

ب. اسباب و عوامل مخاطب‌محور

مولوی در مثنوی هم مخاطب خاص دارد و هم مخاطب خاص‌الخاص و هم مخاطب عام؛ یعنی روی سخن او گاه حسام‌الدین است و کسانی که در حد و رسم اویند، و گاه نیز در مناجات و غیر مناجات. روی سخن با کسی است که منبع و مرجع مطلق الهام شعر و سخن اوست، و گاه مخاطب عامی است که در مجلس او حضور یافته و یا غیاباً مورد عنایت و خطاب او واقع شده است. رعایت حال این مخاطبان و رعایت ادب

گفت و گو با هر یک از آنها (که باز از لوازم بلاغت است) نیز اقتضائاتی دارد که مسیر و ادب کلام او را مشخص می‌کند و او را به کوی سخن یا خوی خاموشی فرامی‌خواند.

۱. مخاطب خاص یا حسام‌الدین

چنان‌که می‌دانیم و بارها در مثنوی بدان اشارت شده، مبدأ و مستدعی و خواهنده و کاتب اصلی مثنوی حسام‌الدین است، و اگر او به هر دلیلی غایب باشد، صاحب مثنوی انگیزه چندانی برای ادامه مثنوی ندارد. باری، برخی علل و عوامل و دلایل تأخیر دفتر دوم به حسام‌الدین راجع می‌شود که در ذیل بدان اشاره می‌کنیم، و برای احتراز از تکرار مباحث، از تفصیل جزئیات پیش‌گفته چشم می‌پوشیم.

۱-۱. مرگ همسر حسام‌الدین

معروف‌ترین یا مهم‌ترین علتی که غالب شارحان و صاحب‌نظران قدیم و جدید به تبعیت از افلاکی - درباره علت تأخیر مثنوی ذکر کرده‌اند، مرگ ناگهانی حرم (همسر) حسام‌الدین و عدم آمادگی روحی اوست که موجب اعتذار از ادامه مجالس مثنوی می‌شده است.^{۳۵}

۱-۲. نیاز سلوکی حسام‌الدین به صبر و سکوت (با دستور و تشخیص پیر)

عامل یا داعی مهم دیگری که در تعطیلی و تأخیر موقت مثنوی دخیل بوده و در ارتباط با حسام‌الدین قابل طرح است، و از ابیات آخر دفتر اول و آغازینه‌های دفتر دوم برمی‌آید، نیاز و مصلحت معرفتی - سلوکی حسام‌الدین به صبر و سکوت بوده که با تشخیص و دستور پیر (مولوی) برای رسیدن به حیات تازه، و در پی آن رسیدن به غذاهای تازه معنوی ضرورت داشته است.

این عامل درونی و معرفتی که نگارنده از برای اولین بار معرفی می‌کند، عامل یا علت و داعی اصلی تأخیر مثنوی را بیشتر از آنکه بیرونی - مثل مرگ همسر حسام‌الدین بدانند - به تشخیص درمانی و دستور و مصلحت‌سنجی سلوکی^{۳۶} مولوی درباره شاگردش مرتبط می‌داند.^{۳۷}

مولوی در ابیات آخر دفتر اول، حسام‌الدین را با تعبیر «ای وجود نازنین» مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید به علت خاک‌آلود شدن سخن که عارضه خوردنی مادی بوده، لازم است که سرِ چاهِ سخن را بند کنی (کنیم) تا خداوند آن را دوباره صاف و خوش کند، و در بیت آخر می‌گوید:

صبر آرد آرزو را نه شتاب صبر کن والله اعلم بالصواب
(۴۰۳/۱)

در این بیت، دعوت و درخواست و بلکه دستوری از طرف پیر یعنی مولوی به مرید می‌رسد که صبر کند و عجله را کنار نهد تا گشایشی در کار برای او (و گوینده و مثنوی) حاصل شود.

بنابراین، در اینجا به صراحت، درخواست صبر و کفّ نفس و در نتیجه تأخیر و تعطیل و برچیدن سفره معنوی مثنوی از طرف مولوی طرح شده است نه حسام‌الدین؛ و طبق تعالیم عرفانی، وقتی پیر به امری حکم می‌کند و مانعی و مشکلی در میان می‌بیند، و یا نیازی در مرید و مخاطب (یا خود و یا محتوای متن) احساس می‌کند که با ریاضتِ صبر و سکوت درمان‌پذیر است، چاره‌ای جز پذیرش و عمل بدان باقی نمی‌ماند؛ حسام‌الدین نیز با صبر و مهلت، و حتی خلوت^{۳۸}، و استعدادی که از راه معراج معنوی، و در نتیجه تولّد و حیات تازه یافته، می‌تواند «اسرار عرفان را جذب کند و به تحلیل برد.» (شرح مثنوی مولوی نیکلسن، ۵۸۹/۲)

۱-۳. سفر معنوی یا فنای عرفانی

علت دیگری که از ظاهر گفتار مولوی در خصوص عدم حضور حسام‌الدین و در نتیجه تأخیر مثنوی دریافت می‌شود سفر و معراج معنوی، یا به یک معنا، فنای عرفانی اوست که در ابتدای دفتر دوم از آن به «اوج آسمان»، «رفتن به معراج حقایق» و «دریا» تعبیر شده است؛ تعبیری که بیشتر نمادین می‌نماید و از فنای عرفانی یا مرتبه‌ای از مراتب فنا یا محو او حکایت دارد. بازگشت از این محو یا فنا نیز، چنان‌که بسیاری از شارحان گفته‌اند، می‌تواند تعبیری از مقام بقای بعد از فنا یا «صحو بعد المحو» باشد.^{۳۹} به تعبیر

مولوی در غزلیات، فنا یکی از عوامل و دواعی معرفتی خاموشی است که در اینجا^{۴۰} می‌تواند توجیه‌گر رفتار حسام‌الدین (۵۳۲-۵) (و حتی مولوی)^{۴۱} باشد که دیگر توجهی به عالم هوشیاری (زمین، ساحل) نداشته و نیازی بدان احساس نمی‌کرده است:

خمش ار فانی راهی، که فنا خامشی آرد چو رهیدیم ز هستی، تو مکش باز به هستم

(غزل ۱۶۰۵)

بنابراین این اقوال و ابیات یا از واقعیتی سلوکی در زندگی عرفانی حسام‌الدین حکایت می‌کند، و یا دست‌کم، تعبیری است کنایی و محترمانه برای خوش‌آمد و استقبال از بازگشت و حضور مجدد حسام‌الدین در مجالس مثنوی.

۱-۴. رفتن به مدارس دیگر

پیش‌تر این نظریه را که حسام‌الدین در این ایام به سراغ مدارس و مجالس دیگر صوفیان عصر رفته بود، از قول یکی از اهل نظر نقل کرده‌ایم.

۵-۱. ضعف و رنجوری

احتمال اینکه جسم حسام‌الدین نیز در اواخر دفتر اول دچار ضعف و ملال و رنجوری شده باشد، نظری است که استاد زرین‌کوب، با توجه به ابیات زیر، در ضمن تحلیل ابیات مثنوی بدان اشارتی داشته‌اند. (ر.ک: نردبان شکسته، ص ۲۱۴)

گرچه جسم نازکت را زور نیست لیک بی‌خورشید ما را نور نیست
گرچه مصباح و زجاجه گشته‌ای لیک سر خیل دلی سر رشته‌ای

(۲۹۳۵/۱ - ۲۹۳۶)

۲. مخاطب مطلق و الهام و اراده و حکمت او

مولوی مثنوی را کتابی معرفتی می‌کند که به دعوت و تقاضای معشوق اصلی (خداوند) سروده شده و با الهام و تلقین او همراه گشته است. او در مقدمه منشور دفتر اول، کتابش را «کشاف القرآن» می‌نامد که به دست پاکان نوشته شده و مطالبش می‌تواند موجب

هدایت یا ضلالت افراد شود، و از این رو، آن را با کتاب الهی همانند و هم‌صفت می‌خواند، و در مقدمهٔ مثنوی دفتر سوم نیز آن را الهی-ربّانی و منسوب به خداوند و نور او می‌خواند و به دعا، حفظ و نگاهداشت مثنوی را نیز از او در می‌خواهد.

مخاطب محوری یا الهی و الهامی بودن مثنوی، باعث می‌شود که شروع و ختم و خاموشی‌اش نیز به اراده و مصحلت مخاطب و معشوق و ملهم او بستگی داشته باشد نه گویندهٔ ظاهری که نقشی واسطه‌ای بر عهده دارد:

ای تقاضاگر درون همچون جنین چون تقاضا می‌کنی اتمام این
سهل گردان ره نما توفیق ده یا تقاضا را بهل بر ما منه
(۱۴۹۰/۳-۱۴۹۱)

از این رو، مولوی گاه ترجیح می‌دهد که لبان را بر بندد و دست از سخن‌گویی وادارد تا خداوند خود علم لدنی‌اش را آشکار سازد و ارادهٔ خود را جاری سازد یا آنکه خاموش بماند تا اجازه‌ای برای بیان برخی رازها و سخنان گفتنی بدو عنایت گردد:

چون که غیب و غایب و روپوش به پس لبان بر بند، لب خاموش به
ای برادر دست و ادا از سخن خود خدا پیدا کند علم لدن
(۳۶۴۱/۱-۳۶۴۲)

این سخن را بعد ازین مدفون کنم آن کشنده می‌کشد من چون کنم
(۴۴۵۴/۳)

بو که فیما بعد دستوری رسد رازهای گفتنی گفته شود
با بیانی که بود نزدیک‌تر زین کنایات دقیق مستتر
(۶/۶-۷)

مخاطب و ملهم مطلق مثنوی، گاه نیز از سر رشک و غیرت، مولوی را از سخن‌گویی باز می‌دارد و صاحب مثنوی نیز ترجیح می‌نهد که تسلیم شود و دنبالهٔ کار را به خدایی واگذارد که فرمان در دست اوست، کسی که گوینده و شنوندهٔ همهٔ سخن‌هاست و اگر بخواهد می‌تواند جان را به مقامی برساند که در آن کلام بی‌حرف و حدیث برآید:

کردمی من شرح این بس جانفزا
گر نبودی غیرت و رشک خدا
(۱۲۸۲/۳)

هم بگو تو هم تو بشنو هم تو باش
ما همه لاشیم با چندین تراش
(۱۴۴۰/۶)

یا رها کن تا نیام در کلام
ورنه این خواهی نه آن فرمان تو راست
یا بده دستور تا گویم تمام
کس چه داند مر تو را مقصد کجاست
(۱۵۴۸-۱۵۴۷/۲)

ای خدا جان را تو بنما آن مقام
که در او بی حرف می‌روید کلام
(۳۰۹۲/۱)

بنابراین، و از این دیدگاه عاشقانه، مولوی که در سخن‌گویی مانند «چنگ» و «نی» و «کوه» بی‌اختیار است و ملقن و ملهم و نایی اصلی، معشوق است^{۴۲} در خاموشی نیز به فرمان معشوق عمل می‌کند و از خود اراده‌ای ندارد. این طلب و تقاضای درونی که مولوی را در بند و کمند خود دارد و او را به بیت و ترانه می‌کشد، وقتی نخواهد و دعوت را بازگیرد، واسطه خود را نیز برای مدتی کوتاه یا بلند خاموش خواهد کرد. (ر.ک: ۴۴۵۴/۳ و غزل ۱۸۲۳)

البته این دعوت و درخواست الهی به گفتن یا نهفتن، گاه ممکن بود در چهره مخاطبان و معشوقان الهی، مثل حسام‌الدین جلوه نماید که مولانا را به سوی سخن یا به خوی خاموشی بکشاند. در هر حال «حساب این کارها هرچند از دست انسان بیرون است، از حکمت حق بیرون نیست، و تأخیر در فیض بی‌پایان الهی هم برای آن است که هر چیز باید حساب و میزان خود را داشته باشد.» (نردبان شکسته، ص ۲۱۹)

۳. مخاطبان عام

نقش مخاطبان عام (یا حتی خواصی جز حسام‌الدین و مخاطب مطلق) که گاه داعی سرودن و گاه داعی و باعث خاموشی می‌شده‌اند^{۴۳}، نباید در قضیه تأخیر نادیده گرفته شود. توجه مخاطب عام به مادیات و ظواهر امور (از جمله ظاهر داستان‌ها) نیز می‌تواند

در پیدایش مشکل سلوکی و در نتیجه قطع الهام در انتهای دفتر اول تأثیر داشته باشد؛ چنان‌که از سخنان مولوی برمی‌آید، گاه این توجه یا تمایل در مخاطبان موجب بستگی سخنان اصلی او می‌شده است، در عنوانی (پیش از بیت ۱۹۴ در دفتر ۲) آمده است: «بسته شدن تقریر معنی حکایت به سبب میل مستمع به استماع ظاهر صورت حکایت». اکبرآبادی نیز در جلد اول از شرح مفصل خود، ضمن تفسیر بیت «ای دریغا لقمه‌ای دو خورده شد/ جوشش فکرت از آن افسرده شد» (۳۹۹۰/۱) چنین می‌نویسد: «و می‌تواند بود که اشارت به حال سامعان کرده باشند، و از لقمه همین شواغل جسمانی مراد باشد. چنان‌که سابق گذشت که: "مستمع چون تازه آید بی‌ملال/ صد زبان آید به گفتن گنگ و لال" و در ادامه شرح خود حتی «لقمه» را نیز تأویل می‌کند و می‌نویسد: «و بر تقدیر آنکه "لقمه" کنایت از صور حکایات باشد، اشارت به حال مستمعان بهتر است.» (همان‌جا)

ج. اسباب و عوامل متن‌محور

چنان‌که می‌دانیم مثنوی، به عنوان متنی الهامی و الهی مقتضیات خاصی دارد که آن را از متون غیر عرفانی و حتی متون مشابه عرفانی متمایز می‌سازد. یکی از امتیازات مثنوی آن است که صاحب آن، ظاهراً طرحی از پیش اندیشیده در سرایش آن نداشته و غالباً طبع او تابع الهام بوده و به شیوهٔ تداعی آزاد، مباحث و مجالس مثنوی را ترتیب می‌داده است، اتمام مباحث و مجالس نیز باز بسته به عوامل و اقتضائات درونی و بیرونی بوده و ظاهراً اوقات و ساعات مخصوصی نداشته است.

با توجه به این موارد و استعداد تأویل‌پذیری مثنوی، می‌توان علل و عواملی را نیز درباره متن مثنوی دخیل دانست که موجب تأخیر موقت یا یکباره آن می‌شده است.

۱. استقلال شخصیتی مثنوی و نیازهای آن

مولوی، مانند برخی نظریه‌پردازان جدید درک و دریافت متن (اهل تأویل یا هرمنوتیک)، در عین آیینگی، برای اثر خود شخصیتی مستقل، و حیثیتی حقیقی نیز قایل است، و

کتاب خود را مانند پدیده و شخصیتی زنده فرض می‌کند که تولد و شیرنوشی و تکامل دارد (۲-۱/۲) تا آنجا که می‌تواند دست به شکر و دعا بردارد و از مخاطب اصلی مثنوی، یعنی حسام‌الدین نیز قدردانی کند.

مثنوی از تو هزاران شکر داشت در دعا و شکر کف‌ها بفراشت
بر لب و کفش خدا شکر تو دید فضل کرد و لطف فرمود و مزید
(۸/۴ - ۹)

این تلقی زنده و پدیده‌وار از مثنوی، موجب می‌شود که مانند سایر پدیده‌ها و موجودات زنده، خواست‌ها و نیازهای انسانی نیز برای آن تعریف شود، از جمله نیاز به صبر و تأخیر یا تعطیل موقت.

۲. نیاز مثنوی به صبر و مهلت

به نظر می‌رسد علاوه بر گوینده و شنونده مثنوی که نیازمند صبر و مهلت‌اند، متن و معارف و افکار موجود در آن نیز محتاج مهلت و در نتیجه کمال و جمالی است که شایستگی املا و انشا بیابد، مهلتی که میزان و مدتش به حکمت و مشیت حق باز بسته است. استاد فروزانفر در شرح بیت اول دفتر دوم (مدتی این مثنوی تأخیر شد/ مهلتی بایست تا خون شیر شد) می‌نویسد: «مقصود از این بیت آن است که کمال، صفت تدریجی است و به مرور زمان حصول می‌یابد... بنابراین، افکار و معانی را مهلتی در کار باید تا کسوت لفظ پوشد و به صورت نظم درآید و شیرخوارگان و طفلان راه را موافق مذاق و سازگار افتد.» (خلاصه مثنوی، ص ۱۶۷)

نیکلسن نیز این مهلت را مقدمه و لازمه الهام ناب معرفی می‌کند، او در شرح بیت اول دفتر دوم می‌نویسد: «تا آنکه الهام، بی‌آلایش و ناآلوده روان شود.» (شرح مثنوی مولوی، ۵۸۹/۲)

۳. آیینگی یا یگانگی مثنوی با گوینده و مخاطب، و تأثر از احوال آن‌ها

طبق نظریه مولوی که مورد قبول برخی از اهل تأویل در روزگار ماست، برخی متون

و محتویاتشان از جمله مثنوی و حکایات تمثیلی آن، نه تنها آینه‌ای است که حقیقت حال گوینده یا نویسنده را نشان می‌دهد، بلکه می‌تواند حال و قال، و کاروبار شنونده یا مخاطب را نیز نقد و تفسیر و آیینگی کند:^{۴۴}

بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن
(۳۵/۱)

حاش لله این حکایت نیست هین نقد حال ما و توست این خوش بین
(۲۹۰۰/۱)

هر کش افسانه بخواند افسانه است وانک دیدش نقد خود مردانه است
(۳۲/۴)

از این رو، چنین متن و حکایتی، نشانگر تمامی نیازها و تأثرات گوینده و مخاطب خود نیز می‌شود، و اگر آن‌ها نیازمند تتمیم یا تکمیل، یا تأخیر و تعطیل شوند، از احوالشان متابعت می‌کند:

این حکایت را که نقد وقت ماست گر تمامش می‌کنی اینجا رواست
(۳۷/۴)

۴. زیادی حجم دفتر اول

شاید یکی از عوامل و علت‌های ضعفی که باعثی بر خاموشی مولوی در انتهای دفتر اول شده، زیادی حجم آن دفتر باشد؛ و از آنجا که شروع دفتری تازه در بیان معرفت، خود نیازمند انگیزه‌ای تازه بوده، تا زمانی که چنین عامل یا انگیزه‌ای پیدا نشده باشد، این تأخیر یا تعطیل می‌تواند امری ناگزیر به شمار آید.

این تأخیر پر حکمت و مصلحت، علاوه بر ایجاد آمادگی و عطش در گوینده و شنونده، متن مثنوی را علاوه بر چابکی، از نظر بار معنایی نیز عمیق‌تر و چالاک‌تر می‌ساخته است، و این خود مطلوب و منظور مولوی بوده است:

مثنوی را چابک و دل‌خواه کن ماجرا را موجز و کوتاه کن
(۵۲۵/۶)

نتیجه‌گیری

در آخر می‌توان چنین نتیجه گرفت که تعطیل دفتر اول مثنوی و شروع با تأخیر دفتر دوم آن، به اسباب و عوامل و زمینه‌های متعدد درون‌متنی و برون‌متنی راجع می‌شود که برخی از آن‌ها در مواضع مختلف مثنوی و آثار مربوط به زندگانی مولوی به طور صریح و مستقیم نقل یا بحث و تبیین و تحلیل شده، و برخی نیز به صورت اشاری و کنایی در کلام و کتاب او بیان گشته که تنها با نگرشی تازه، و تأویلی فراگیر و چندجانبه، قابل استنباط خواهد بود. برخی از این علت‌ها و عوامل که غالباً مأخوذ از مطاوی مثنوی یا قول افلاکی است، در اقوال و آرای صاحب‌نظران و شارحان قدیم، و برخی نیز در تحلیل‌ها و شروح جدید مورد بحث واقع شده است.

نگارنده با توجه به آرای مطرح شده و دسته‌بندی آن‌ها، و با رویکردی تأویلی به آرای تازه‌ای نیز دست یافته که غالباً از نظر صاحب‌نظران پیشین به دور مانده است. دسته‌بندی تازه‌ای که در گفتار حاضر در خصوص علل و عوامل تأخیر صورت گرفته، نشان می‌دهد که درباره این امر مهم نمی‌بایست به اقوال و آرای صاحب‌نظران بسنده کرد و دریچه ذهن را بر روی دریافت‌های تازه از مثنوی (و متون مشابه) بسته نگه داشت، بلکه با رویکرد سه‌گانه هرمنوتیکی (مؤلف‌محور، مخاطب‌محور، و متن‌محور) می‌توان به نتایج تازه و جالبی رسید و راه را همواره برای دریافت‌ها و تبیین و تحلیل‌های تازه‌تر نیز باز و هموار نگه داشت.

باری از دید نگارنده، همه علل و عوامل و زمینه‌هایی که در متن گفتار اشاره کردیم، و برخی از آن‌ها برای اولین بار بیان شد، مثل توجه به علل و عوامل معرفتی و سلوکی و برجسته کردن نقش و نیازهای مختلف مؤلف و مخاطب و متن، از دیدگاه‌های مختلف و با نسبت‌های متفاوت، پذیرفتنی و غالب آن‌ها با یکدیگر قابل جمع است؛ علیرغم تفاوت و حتی تضاد ظاهری که در برخی تحلیل‌ها و تأویل‌ها دیده می‌شود، به‌ویژه آنکه از دیدگاه‌های جدید اهل تأویل، باید از تعصّب در برداشت‌ها دوری کرد و به جای بیان معنایی یگانه یا تفسیری نهایی، به تعدّد فهم و تکثر معنا برای متنی واحد معتقد بود و

تفسیر و قضاوت نهایی را به مخاطبان حاضر و غایب، در زمان‌های حال یا آینده واگذار کرد^۵، به‌ویژه آنکه برخی اشعار باز، تأویل‌پذیر و منشورمانند مولوی نیز اجازه چنین تفسیر و تأویل‌هایی را فراهم کرده، و شارحان و صاحب‌نظران قدیم و جدید نیز بدان دامن زده‌اند، و چنان‌که آوردیم این متن ادبی-عرفانی راه را همچنان برای تفاسیر جدید هرمنوتیکی، به‌ویژه از دیدگاه مخاطب‌محور باز و آزاد نگه داشته است. چنان‌که در مقدمهٔ منشور دفتر دوم خواندیم، مولوی نیز در مقام راوی و با نگاهی معرفتی و مخاطب‌محور، به برخی از حکمت‌های تأخیر اشاره دارد و هم در عین حال معتقد است که خداوند از حکمت و میزان خود فقط حکمت برخی از امور و اشیا را برای آدمیان معمولی آشکار می‌سازد و غالب حکمت‌ها در این جهان، همچنان نهان و ناگفته باقی خواهد ماند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. شمارهٔ اول شمارهٔ دفترها، و شمارهٔ دوم، شمارهٔ بیت‌های مثنوی است.
۲. به علت اهمیت و مرجعیت سخنان افلاکی، نقل اصل نوشتهٔ او ضروری می‌نماید: «و چون مجلد اول به اتمام رسید حضرت چلبی به تلاوت ابیات و تصحیح الفاظ و قیود مشغول گشته مکرر می‌خواند؛ از ناگاه، حَرَم چلبی وفات یافته، فترتی در آن میانه واقع شد و از آن سبب، از طلب قوت جان و قوَّت روان تکاسل نمود و در باطن مبارکش در هر لحظه حالتی و حیرتی نو ظاهر می‌شد که با چیزی دیگر نمی‌توانست پرداختن و همچنان حضرت مولانا چندانی به تواجدها و حالات و بیان حقایق و کشف دقایق مستغرق گشته بود که به حضرت چلبی هیچ نمی‌فرمود تا بر این قضیه دو سال تمام بگذشت و حضرت چلبی به تزویج نو رغبت نموده بود و مشغول گشته، از ناگاه طفل جان را گریان یافت و دل حزین را مشتاق شیر شیران خدا دید و دم‌به‌دم افغان و خروش دل به گوش هوش او رسیدن گرفت و می‌گفت: طفل دل را شیر ده ما را ز گردش وا رهان/ ای تو چاره کرده هر دم صد چو من بی‌چاره را؛ صباحی برخاست و به حضرت مولانا آمد و سجدهٔ عبودیت به اقامت رسانیده، به ایقان درست و اتقان عظیم و ابتهال

عاجزانه و نیاز مستوفی و میل متوافر بقایای کتاب مثنوی را از ضمیر منیر و خاطر عاطر شیخ عظیم الله ذکرة بی ترجمان زبان و تصدیع بیان استدعا کردن گرفت و همانا که حضرت مولانا بر موجب "وَمَا الْإِحْسَانُ إِلَّا بِالْتِمَامِ" از عمیم مرحمت خود در بسیط بساط مواید فواید معانی شروع فرمود. «مناقب العارفین، ۲/۷۴۳-۷۴۴»

۳. ر.ک: مکاشفات رضوی در شرح مثنوی، ص ۳۲۳؛ شرح مثنوی انقروی، جزو اول از دفتر دوم، ص ۱۲-۱۳؛ شرح مثنوی اکبرآبادی، ج ۱، ذیل بیت ۴۰۰۱.۱د.

۴. «دلیل فراغتش هم این بود که برای مشاهده مراتب حقایق دنیوی و معارج اسماء الهی و اعیان رفته بود، پس بی بهار همت زندگی بخش و لطافت شاعر وی، غنچه‌های معانی و حقایق در باغ دل ناشکفته ماند و دیگر شراب معنوی خورده نشد.» (شرح مثنوی انقروی، جزو اول از دفتر دوم، ص ۱۱) و «از این بیان معلوم می‌شود که باعث تأخیر نظم دنباله مثنوی، محو و مستغرق گشتن آن حضرت، و بادی تحریر و تقریرش به عقل و صحو آمدنش می‌باشد که وجود شریفشان در این باره، علت غایی و سبب و علت مستقل بوده است.» (همان، ص ۱۳)

۵. گولپینارلی می‌نویسد: «مولانا در اواخر دفتر اول از خلافت عباسیان در بغداد بحث می‌کند و می‌گوید که خلافت آنان تا قیامت دوام خواهد یافت. بغداد در سال ۶۵۶ هجری به تصرف مغولان درآمد و خلافت عباسیان به تاریخ پیوست؛ بنابراین تحریر مثنوی قبل از سال ۶۵۶ آغاز شده و دفتر اول آن قبل از سال مذکور به پایان رسیده است. صلاح‌الدین زرکوب قونوی که بعد از شمس‌الدین تبریزی، همدم مولانا و مرشد پیروان او بود، در غره محرم سال ۶۵۷ وفات کرده است. از این رو در این تأخیر تنها سبب، وفات همسر حسام‌الدین نیست، بلکه صلاح دین و دنیا نیز به ابدیت کوچ کرده است. این سببها موجب شده است بعد از دفتر اول که در زمان حیات صلاح‌الدین آغاز شده و قبل از وفات او به پایان رسیده، مدتی بیش از پنج سال سپری گردد و تحریر مثنوی دوباره آغاز شود.» (نثر و شرح مثنوی، ج ۱/۵۱۲)

۶. «اما کسی که مولانا را می‌شناسد، می‌داند که چشمه‌سار معانی در درون مولانا چنان جوشان است که با مرگ جسم او باز تا ابد در جوشش است و نسیم ملایم یک واقعه، از کنار این درخت عظیم می‌گذرد و به آن آسیبی نمی‌رساند، و اگر تأخیری پیش آمده، بیشتر از آن وقفه‌هایی است که گاه به هر ذهن فیاض و جوشان دست می‌دهد.» (مثنوی استعمالی، ۲/۱۷۵)

جوشش فکرت از آن افسرده شد
چون ذنب شعشاع بدری را خسوف
ماه او چون می‌شود پروین گسل
چون که صورت گشت انگیزد جحود
زان خورش صد نفع و لذت می‌برد
چون همان را می‌خورد اشتر ز دشت
کان چنان ورد مربی گشت تیغ
چون که صورت شد کون خشک است و گبز
خورده بودی ای وجود نازنین
بعد از آن کامیخت معنی با ثری
ز آن گیاه اکنون پیرهیز ای شتر
آب تیره شد سر چه بند کن
او که تیره کرد هم صافش کند
صبر کن و الله اعلم بالصواب

(۴۰۰۳-۳۹۹۰/۱)

ای دریغا لقمه‌ای دو خورده شد
گندمی خورشید آدم را کسوف
اینط لطف دل که از یک مشت گل
نان چو معنی بود خوردش سود بود
همچو خار سبز کاشتر می‌خورد
چون که آن سبزش رفت و خشک گشت
می‌دراند کام و لنجش ای دریغ
نان چو معنی بود بود آن خار سبز
تو بدان عادت که او را پیش از این
بر همان بو می‌خوری این خشک را
گشت خاک‌آمیز و خشک و گوشت بر
سخت خاک‌آلود می‌آید سخن
تا خدایش باز صاف و خوش کند
صبر آرد آرزو را نه شتاب

۸. در زمینه ابهام موجود در این ابیات نیز ر.ک: در سایه آفتاب، ص ۳۴۵-۳۴۸.

۹. به گمان نگارنده، این مقدمه خود عنوانی برای شروع بحث در دفتر دوم است که شاید به علت اطناش از حالت عنوان به درآمده و حالت مقدمه یافته است، به عبارت دیگر، دفتر دوم بر خلاف سایر دفترهای مثنوی مقدمه مستقلی ندارد.

۱۰. نیز ر.ک: ۲۰۶۵/۱-۲۰۷۰، و بیت:

چیست دولت کاین دوا دو بالت است

(۱۳۳۰/۴)

پس ستون این جهان خود غفلت است

.۱۱

از بهر گشاییدن ابواب رسیده

(کلیات شمس تبریزی، غزل ۲۳۳۶)

یک دسته کلید است به زیر بغل عشق

۱۲. به عبارت دیگر، این شور و عشق که از جهتی علت و از جهتی معلول یا دلیل کارهای مولوی محسوب می‌شود، در ضمن عوامل تأخیر نیز قابل بازخوانی، استنباط و تأویل است؛ برای نمونه در قول به مرگ همسر حسام‌الدین، عشق او به همسر؛ در قول به مرادجویی حسام‌الدین؛

عشق او به استادان و حقایق؛ در قول به مرگ صلاح‌الدین، عشق مولانا به شاگرد؛ در بازستن کار به حکمت پیدا و پنهان حق و لزوم سرپوشی، تأثیر اراده‌ی معشوق کاملاً هویداست، اما برای رعایت اجمال از تفصیل بحث در می‌گذریم، همین اندازه اشاره شود که خوانش عاشقانه از ماجرای تعطیل و تأخیر و شروع مجدد، و نقش ارتباط عاشقانه‌ی گوینده و شنونده در این کار هم مهم است و هم به تعبیر مولوی، تجربی است اما از حساب‌های عالم خلق بیرون است.

۱۳. «شرح صدر» مناسب‌تر است، زیرا با صبر دوساله مولوی که گشاینده صدر او بوده، نسبت و ملازمت بیشتری دارد. در بیتی نیز آمده است:

یار بد نیکوست بهر صبر را که گشاید صبر کردن صدر را

(۱۴۰۷/۶)

۱۴. وجود این مقدمه در نسخه‌ی بسیار معتبر ۶۷۷ می‌تواند مؤید نظرمان باشد که آن مقدمه‌ی مفصل دوم، بیشتر ذکر عنوان و موضوع بحث است تا مقدمه‌ی کتاب.

۱۵. چون در این جملات به نوعی صاحب‌الهام که مولانا باشد، زکّت‌مند معرفی می‌شود، و بیان این مطلب از طرف حسام‌الدین مخالف ادب ارادت است، نگارنده احتمال می‌دهد که این جملات به املای مولانا باشد نه حسام‌الدین.

۱۶. به تعبیر انقروی، در شرح بیت ۲ از دفتر دوم: «ای طالب لبین مثنوی، تا مادر بختت فرزند نو معنوی نزیاییده، آن علم لدنی که در عروق جان چون خون مطبون است، مثال شیر شیرین نمی‌شود و به پستان زبان نمی‌آید و به صورت کلمات موزون ظهور نمی‌کند» (شرح مثنوی انقروی، ص ۸) و «آن لبین معنوی که غذای روح است، مراد علوم و معارف الهیه است.» (همان، ص ۹)

۱۷. مولوی در مثنوی، «حکمت» و «پند» را گاه به «شیر» مانند می‌کند:

ما به گفتار خوشت خو کرده‌ایم ما ز شیر حکمت تو خورده‌ایم

(۵۶۰/۱)

من بگفته پند شد بند از جفا شیر پند از مهر جوشد وز صفا

(۲۵۴۸/۱)

و گاه نیز سخن معنوی خود را «شیر» می‌نامد:

این سخن شیر است در پستان جان بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان

(۲۳۷۸/۱)

اندک اندک جهد کن تم الکلام
از نجس پاکی برد مؤمن کذا
وز فطام شیر لقمه گیر شد
طالب اشکار پنهانی شود

(۵۲-۴۹/۳)

پس حیات ماست موقوف فطام
چون جنین بود آدمی بد خون غذا
از فطام خون غذایش شیر شد
وز فطام لقمه لقمانی شود

و:

کی روان گردد ز پستان شیر او

(۳۲۱۳/۳)

تا نزاید طفلک نازک گلو

۱۹. ر.ک:

در دعا و شکر کفها بر فراشت
فضل کرد و لطف فرمود و مزید
آن چنان که قرب مزد سجده است

(۱۰-۸/۴)

مثنوی از تو هزاران شکر داشت
در لب و کفش خدا شکر تو دید
زانکه شاکر را زیادت وعده است

و نیز ر.ک: مقاله «آرای مولانا دربارهٔ ارتباط متن با نویسنده، مخاطب و متون دیگر» در مجلهٔ مطالعات و تحقیقات ادبی.

۲۰.

یعنی آمد ظلمت و گم گشت راه

(۱۲۵۴/۱)

ربنا انا ظلمنا گفت و آه

که در این موضع نیز ورود تاریکی به واسطهٔ خوردن قابل توجه و دقت است که سپس تر اشاره می‌کند:

حس جان از آفتابی می‌چرد

(۵۱/۲)

حس ابدان قوت ظلمت می‌خورد

۲۱.

از خس و خاشاک او را پاک دار
چشم را از خس ره آوردی مکن
روی او ز آلودگی ایمن بود
در رخ آینه ای جان دم مزن
دم فرو خوردن ببايد هر دمت

(۳۲-۲۹/۲)

یار چشم توست ای مرد شکار
هین به جاروب زبان گردی مکن
چون که مؤمن آینه‌ی مؤمن بود
یار آینه است جان را در حزن
تا نپوشد روی خود را در دمت

۲۲. نیز برای آشنایی با فواید و نتایج دیگر صبر، ر.ک: ۱۴۰۷/۶-۱۴۱۰، و غزل شماره ۷۶۵، ۹۳۱، ۹۸۲، و ۲۸۹۶.

۲۳. اشاره به حدیث نبوی «الصبر مفتاح الفرج». (احادیث و قصص مثنوی، به نقل از کنوز الحقایق)

۲۴. مولوی معتقد است که «در خموشی گفت ما اظهر شود» ۶/۶۹۷، و: «عین اظهار سخن پوشیدن است»، ر.ک: ۶/۶۹۵-۷۰۱؛ نیز ر.ک: مقدمه کتاب غزلیات شمس تبریز، مبحث بلاغت خاموشی و شعر سکوت.

۲۵. مباحثی مانند الهامی بودن مثنوی، بی‌اختیاری گوینده، فواید و نتایج صبر و خاموشی، و بحث حکمت و مصلحت حق.

۲۶. البته وجود مقالات و مباحث متعدد در این زمینه نگارنده را از تفصیل زیاد باز می‌دارد. ر.ک: قصه ارباب معرفت، مقاله «دواعی و موانع مولوی و حافظ در شعر گفتن»؛ مقدمه کتاب مکاشفات رضوی، مبحث «انگیزه‌ها و عوامل خروش و خموشی مولانا در مثنوی»؛ و مقاله «خلاصی از تخلص دلایل "تخلص" نبودن "خاموش" در دیوان غزلیات مولانا».

۲۷. «از دعا‌های او [مولانا] است که: "ان شاء الله خدای تعالی ما را و جمله یاران را توفیق دهد به کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن؛ آمین، آمین، یا رب العالمین." («خلاصی از تخلص...»)، به نقل از افلاکی، ۲/۵۰۷) او حتی در وصیتی که در آخر عمر و در بستر بیماری کرد نیز به کم‌گویی سفارش کرده است: "بعد از آن، اصحاب را وصیت فرمودن گرفت، و این است صورت وصیت: اوصیکم بتقوی الله فی السر و العلانیة و بقلّة الطعام و قلّة الکلام." (همان، ص ۵۸۴)

۲۸. مولوی در غزلیات نیز بارها به حجاب بودن سخن و گفت‌وگو اشاره کرده و مخاطب را به خاموشی راغب کرده است، از جمله:

در خاموشی است تابش خورشید بی‌حجاب خاموش کین حجاب ز گفتار می‌رسد
(غزل ۸۷۰)

و:

چون برسی به کوی ما خاموشی است خوی ما زانکه ز گفت و گوی ما گرد و غبار می‌رسد
(غزل ۵۴۹)

و:

خاموش که گفت و گو حجابند از بحر معلق معانی
(غزل ۲۷۲۹)

۲۹. نیز ر.ک: به بیت آخر بسیاری از غزلیات، از جمله غزل‌های ۲۱۷، ۲۳۰، ۴۷۵، ۴۹۳، ۵۴۰، ۱۰۸۲، ۱۱۳۳ و ۱۷۲۹.

۳۰. انقروی در شرح بیت ۴۰۰۳ دفتر اول (جزو سوم از دفتر اول) می‌نویسد: «جدر صبر نصف ایمان و رأس عرفان و ایقان است. فضایل صبر بسیار زیاد و خواصش نهایت ندارد.»
۳۱. چرا که گفته‌اند:

صمت و صوم و سهر و عزلت و ذکر به دوام
ناتامان جهان را کند این پنج تمام
۳۲. این صفای دل با مسئله الهام که به دل‌های پاک و صاف و گشاده می‌رسد، در پیوند است.
۳۳.

جان‌ها در اصل خود عیسی دمد
یک زمان زخمند و گاهی مرهمند
گر حجاب از جان‌ها برخاستی
گفت هر جانی مسیح‌آسایی
گر سخن خواهی که گویی چون شکر
صبر کن از حرص و این حلوا مخور
هر که صبر آورد گردون بر رود
هر که حلوا خورد واپس‌تر رود

(۱ / ۱۵۹۸۱۶۰۱)

۳۴. چنان‌که اکثر شارحان از جمله محمدرضا و اکبرآبادی ذیل ابیات ۳۹۹۰ به بعد دفتر اول شرح داده و آورده‌اند، مولوی در این ابیات خطاب به خود می‌کند که لقمه‌ای خورده و جوشش فکری‌اش فرونشسته است.

۳۵. اشاره مولوی در آغاز دفتر سوم به عذرآوری حسام‌الدین (برگشا گنجینه اسرار را) در سوم دفتر بهل اعدار را) می‌تواند نشان آن باشد که آن جناب سابق بر این نیز (در انتهای دفتر اول) از ادامه مثنوی عذر آورده است.

۳۶. مرحوم شهیدی در شرح ابیات ۲۴ به بعد دفتر دوم می‌نویسد: «به نظر می‌رسد در این بیت‌ها اشارتی است به خلوت گزیدن حسام‌الدین، و اینکه در این خلوت‌گزینی مصلحتی بوده است...»
(شرح مثنوی شهیدی، ۱۳۷۵، ۱۱/۵)

۳۷. البته این عامل از جهتی نیز می‌تواند معلول کار محسوب شود یعنی صبر و سکوت و خلوت هم علت و هم معلول تأخیر به شمار می‌آیند.

۳۸. به گمان نگارنده، نوع و مدت خلوت و خودسرانه بودن یا نبودنش درباره حسام‌الدین هنوز جای بحث دارد و حتی می‌تواند به صورتی کنایی مورد انتقاد مولانا واقع شده باشد.

۳۹. استاد فروزانفر درباره این تعابیر می‌نویسد: «کنایه از عالم باطن و درون و عالم معانی و ساحل، کنایه از ظاهر و بیرون و عالم خارج است.» (خلاصه مثنوی، ص ۱۶۸) این مولوی‌شناس فقید در تفسیر ابیات بعد که مولوی حسام‌الدین را بلبل و باز معرفی می‌کند، اضافه می‌کند «به مناسبت آنکه پیش از این معراج روحانی، صفت مریدی داشت و مرید، صید مرشد و شکار شیخ است، چنان‌که بلبل نیز شکار می‌شود و شکار نمی‌کند و پس از این معراج، به کمال حقیقی نایل آمده، مقام شیخی و سمت قطبیت یافت و کار شیخ و قطب آن است که صید معانی و لطایف غیبی می‌کند و دل‌های مستمعان را صید می‌نماید...» (همان‌جا)

۴۰. این موضوع یعنی فنای عرفانی، به‌ویژه در توجیه خاموشی نابه‌هنگام در دفتر ششم نیز قابل ذکر است.

۴۱. قول افلاکی درباره مولوی نیز می‌تواند این احتمال را تأیید کند «و همچنان حضرت مولانا چندان به تواجد و حالات و بیان حقایق و کشف دقائق مستغرق گشته بود که به حضرت چلبی هم نمی‌فرمود تا بر این قصه دو سال تمام بگذشت.» (مناقب العارفین، ۲/۷۴۳-۷۴۴) ۴۲.

چون چنگم و از زمزمه خود خبرم نیست
اسرار همی‌گویم و اسرار ندانم
... در اصبع عشقم چو قلم بی‌خود و مضطر
طومار نویسم من و طومار ندانم

(غزل ۱۴۸۷)

نیز ر.ک: ۱/۵۹۸-۵۹۹ و ۶/۲۰۰۵؛ و غزل ۱۳۷۵ و ۱۹۴۹ و ۲۹۷۹.

۴۳

مستمع خفته است کومه کن خطاب
ای خطیب این نقش کم کن تو بر آب

(۱۰۹۴/۴)

من تمام این نیارم گفت از آن
منع می‌آید ز صاحب مرکزان

(۱۶۸۰/۱)

مستمع چون تشنه و جوینده شد
واعظ ار مرده بود گوینده شد

(۲۳۷۹/۱)

مستمع چون تازه آمد بی‌ملال صد زبان گردد به گفتن گنگ و لال

(۲۳۸۰/۱)

نیز ر.ک: ۲۳۷۷/۱، ۳۰۸۷/۱-۴، ۳۳۹/۳۰۸۹-۳۴۱ و ۳۶۰۲/۳-۳۶۰۹.

۴۴. با توجه به این دیدگاه، نظر محمدی آسیابادی نیز که نام حسام‌الدین را (در ابیات آغازین دفتر دوم) نمادی از خود مثنوی فرض و تأویل کرده‌اند، قابل عنایت خواهد شد. برای اطلاع بیشتر از این دیدگاه و کیفیت این آیینگی و یگانگی متن و مخاطب، ر.ک: مقاله «آرای مولانا دربارهٔ ارتباط متن با نویسنده، مخاطب و متون دیگر» از نگارنده.

۴۵. البته نگارنده با هرمنوتیک‌های پست‌مدرن و افراطی که برای هیچ تفسیری اصالت قایل نمی‌شوند، هم‌رأی نیست.

منابع

- قرآن کریم.

- «آرای مولانا دربارهٔ ارتباط متن با نویسنده، مخاطب و متون دیگر»؛ رضا روحانی، مجلهٔ مطالعات و تحقیقات ادبی، شماره ۵ و ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۴.

- احادیث و قصص مثنوی؛ بدیع‌الزمان فروزانفر، ترجمه و تنظیم حسین داوودی، چ ۲، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۱.

- جواهر الاسرار و زواهر الانوار؛ کمال‌الدین حسین خوارزمی، تصحیح محمد جواد شریعت، علمی، تهران ۱۳۶۶.

- خلاصهٔ مثنوی؛ بدیع‌الزمان فروزانفر، جامی، تهران ۱۳۸۴.

- «خلاصی از تخلص دلایل "تخلص" نبودن "خاموش" در دیوان غزلیات مولانا»؛ علی حسین پور، مجلهٔ مطالعات و پژوهش‌های دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۴۷، زمستان ۱۳۸۵.

- در سایه آفتاب؛ تقی پورنامداریان، چ ۱، سخن، تهران ۱۳۸۰.

- سرّنی؛ عبدالحسین زرین‌کوب، چ ۱، علمی، تهران ۱۳۶۴.

- شرح جامع مثنوی؛ کریم زمانی، چ ۴، اطلاعات، تهران ۱۳۷۷.

- شرح مثنوی مولوی؛ رینولد الین نیکلسن، ترجمه حسن لاهوتی، چ ۱، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۴.
- شرح مثنوی مولوی؛ ولی محمد اکبرآبادی، به اهتمام نجیب مایل هروی، چ ۱، قطره، تهران ۱۳۸۳.
- شرح مثنوی (جزو سوم از دفتر اول و جزو اول از دفتر دوم)؛ رسوخ‌الدین اسماعیل انقروی، ترجمه عصمت ستارزاده، چ ۱، زرین، تهران ۱۳۷۴.
- شرح مثنوی؛ سید جعفر شهیدی، چ ۴ و ۵، چ ۱، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳ و ۱۳۷۵.
- غزلیات شمس تبریزی؛ جلال‌الدین محمد مولوی، محمدرضا شفیع کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۸.
- قصه ارباب معرفت؛ عبدالکریم سروش، مقاله «دواعی و موانع مولوی و حافظ در شعر گفتن»، چ ۱، صراط، تهران ۱۳۷۳.
- کلیات شمس تبریزی؛ جلال‌الدین محمد مولوی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۲، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- مثنوی از نگاهی دیگر؛ محمدعلی سجادی، چ ۱، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه، تهران ۱۳۸۶.
- مثنوی معنوی (مورخ ۶۷۷)؛ جلال‌الدین محمد مولوی، تصحیح عبدالکریم سروش، چ ۶، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۰.
- مثنوی معنوی؛ جلال‌الدین محمد مولوی، تصحیح رینولد الین نیکلسن، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
- مثنوی؛ محمد استعلامی، چ ۲، زوار، تهران ۱۳۶۹.
- مکاشفات رضوی در شرح مثنوی؛ محمدرضا لاهوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات رضا روحانی، چ ۱، سروش، تهران ۱۳۸۱.
- مناقب العارفین؛ شمس‌الدین احمد افلاکی، تصحیح تحسین یازیجی، چ ۲، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.
- «مهلتی بایست تا خون شیر شد»؛ علی محمدی آسیابادی، مجله مطالعات عرفانی، شماره ۸، پاییز و زمستان ۱۳۸۷.

- نامه شهیدی؛ علی اصغر محمدخانی، مقاله «سبب تأخیر مثنوی»، سیروس شمیسا، چ ۱، طرح نو، تهران ۱۳۷۴.
- نشر و شرح مثنوی؛ عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه توفیق سبحانی، چ ۲، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۴.
- نردبان شکسته؛ عبدالحسین زرین کوب، چ ۱، سخن، تهران ۱۳۸۲.

Archive of SID